



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

ضمیمه

۱۷۳

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

۱۳ اکتبر ۲۰۱۰ - ۲۱ مهر ۱۳۸۹

چهارشنبه ها منتشر میشود

e.mail: siavash_d@yahoo.com

سردبیر: سیاوش دانشور



مقدمه به مقاله کارل مارکس

در باره کار مِوَلد و غیر مِوَلد

صفحه ۲

منصور حکمت



دستنوشته‌های اقتصادی: تئوریهای ارزش اضافه - ضمیمه به بخش اول (۱۱ و ۱۲)

در باره کار مِوَلد و غیر مِوَلد

فیلسوف ایده تولید میکند، شاعر شعر، آخوند موعظه، مدرّس رساله و قس علیهدا. تبهکار جرم تولید میکند*]، و اگر به رابطه موجود میان این شاخه تولید با جامعه بطور کلی قدری دقیقتر بنگریم، از بسیاری پیشداوری‌ها خلاص خواهیم شد. تبهکار نه تنها جرم، بلکه حقوق جزا و همچنین اساتید مدرّس آن را هم تولید میکند. و تازه به این باید آن مجموعه اجتناب‌ناپذیری از رسالات را هم که همین اساتید بصورت "کالا" به بازار عمومی سرازیر میکنند، افزود. این امر بر ثروت ملی میافزاید، و تازه این علاوه بر آن رضایت خاطر شخصی است که بقول شاهد معتبر آقای پروفیسور روشر [Roscher](#) با نگارش هر رساله به مؤلف آن دست میدهد.

صفحه ۵

کارل مارکس

ترجمه: منصور حکمت



یادداشت سردبیر

سیاوش دانشور

آنچه در این شماره ضمیمه میخوانید، مقاله مهمی از مارکس در باره کار مِوَلد و کار غیر مِوَلد است. این مقاله توسط منصور حکمت ترجمه شده و مقدمه ای بر آن نیز نوشته شده است. اگرچه تاریخ انتشار این بحث آذر سال ۱۳۶۴ است و اشارات منصور حکمت به دیدگاههای ناسیونال - صنعتی راه کارگر و وحدت کمونیستی و فدائی مربوط به همان سالهای بعد از انقلاب است، اما هنوز این دیدگاه ناسیونالیستی در اشکال دیگری توسط جریان‌ات توده ایست نمایندگی میشود و بعضا فعالین کارگری و سوسیالیستها نیز از آن متأثرند.

مضافا اینکه در سالهای اخیر این سوال که "چه کسی کارگر است" در میان چپ کم و بیش مطرح شده و پاسخهای متفاوتی به آن داده شده است. جدا از جنبه تئوریک موضوع، جنبه عملی این تلقی‌ها که مستقیما روی وحدت طبقه کارگر علیه سرمایه تاثیر میگذارد، وجه مهمتری برای بازخوانی تلقی مارکس از طبقه کارگر است.

همینطور در سالهای اخیر بحث "کالاهای بنجول چینی" در ایران و نقد "واردات بی رویه" و شعارها و خواستههای ناسیونالیستی، اینجا و آنجا چه توسط بخشی از حاکمیت و چه توسط چپ‌ها بگوش میرسد و یک هدف خود را بسیج طبقه کارگر پشت سیاستهای ناسیونالیستی قرار داده است. هنوز تنمّه این دیدگاهها را میتوان در تحلیلهای اقتصادی و نقد به سرمایه داری ایران در میان کسانی که خود را "سوسیالیست" معرفی میکنند دید.

این مقاله کارل مارکس و تاکیدات منصور حکمت در مقدمه آن پاسخ یکجائی به کلیه این سوالات است. بازخوانی دقیق این مطلب را به کارگران کمونیست توصیه میکنیم. *



مقدمه به مقاله کارل مارکس درباره کار موند و غیر موند

"ماقبل سرمایه‌داری"، جای خود را به مشکل بالا بردن مقدار ارزش اضافه ("درآمد خالص") و عرضه و تقاضا برای کار می‌دهد. ریکاردو مشکلات انباشت سرمایه را اینجا جستجو میکند. اگر جمعیت موند از بارآوری بالایی برخوردار باشد، آنگاه تأمین اقشار غیر موند دشواری جدی‌ای به بار نمی‌آورد. برای ریکاردو و معضل اصلی سرمایه "بازده نزولی" جمعیت موند است.

نظر مارکس در دو نکته اساسی با نظرات اسمیت و ریکاردو درباره کار موند و منشأ ارزش اضافه اختلاف دارد. اولاً، مارکس برخلاف اسمیت هر کاری را که با سرمایه مبادله شود موند نمایند. مارکس دو نوع مبادله متمایز میان کار و سرمایه را تشخیص می‌دهد. اول مبادله صوری کار و سرمایه، یعنی فروش نیروی کار که کار را تحت تابعیت صوری (Formal Subsumption) سرمایه قرار می‌دهد. اما نفس این مبادله تولید ارزش اضافه نمیکند. "مبادله" دوم میان کار و سرمایه در طی پروسه کار صورت می‌گیرد. در این پروسه است که کار تحت تابعیت واقعی (Real Subsumption) سرمایه

درمی‌آید و توسط سرمایه مصرف می‌شود. اینجاست که قدرت موند کار، خود را آشکار میکند. ثانیاً، مارکس میان کار و نیروی کار تمایز قائل می‌شود. آنچه سرمایه‌دار می‌خرد حق استفاده از نیروی کار کارگر برای مدت معینی است. اما مقدار کاری که کارگر در این مدت معین انجام می‌دهد بیش از

کاری تعریف کرد که با سرمایه مبادله می‌شود و کار غیر موند را کاری که نه با سرمایه، بلکه با پول (درآمد) مبادله می‌گردد. تعریف آدم اسمیت از کار غیر موند صحیح بود، اما تعبیر او از کار موند ناکافی بود. به این اعتبار هر کاری که با سرمایه مبادله شود موند ارزش محسوب می‌گردد. و لذا در حالی که علی‌الظاهر بحث بر سر قدرت موند کار است، این سرمایه است که منشأ و منبع هر قدرت موند قلمداد می‌گردد. اسمیت میان سرمایه‌ای که در پروسه عملی تولید به کار می‌افتد با سرمایه تجاری از این لحاظ، یعنی از لحاظ تولید ارزش، تفاوتی قائل نمی‌شود. به این اعتبار تئوری اسمیت بیانگر نگرش سرمایه‌دار منفرد است که نفس "سودآوری" سرمایه، ولو سرمایه تجاری، را با "قدرت موند" سرمایه یکی می‌گیرد. بدین ترتیب، در تعبیر اسمیت منشأ واقعی سود و ثروت بورژوازی پنهان می‌شود و در عوض اقشار "مصرف‌کننده" و "غیر موند"، نظیر زمینداران، رباخواران و غیره، از موضع سرمایه به نقد کشیده می‌شوند. آدم اسمیت تئورسین دوران ظهور سرمایه بزرگ صنعتی است، هنگامی که سرمایه بر سر منابع و محصولات با اقشار و طبقات دیگر رقابت دارد. انتقاد اسمیت به این اقشار و طبقات "غیرموند"، در واقع حرکتی در تقدیس سرمایه بطور کلی، و سرمایه صنعتی بطور اخص است.

ریکاردو تعریف اسمیت از کار موند و غیر موند را عیناً می‌پذیرد. اما توجه خود را به مقدار و نرخ ارزش اضافه و رابطه سرمایه با کارگران معطوف می‌کند. این معضل واقعی سرمایه صنعتی در مراحل پیشرفته تر است. مشکل "مصرف ناموند" اقشار و طبقات

منابع اقتصادی به بهبود کیفیت تولید کشاورزی اختصاص داده شود. فیزیوکراتها به این اعتبار مبلغ قناعت و استتکاف از مصرف، یعنی مبلغ ارزشها و اخلاقیات جامعه بورژوازی در مراحل اولیه شکل‌گیری آن بودند. فیزیوکراتها متفکرین اقتصادی دوران شکل‌گیری و عروج سرمایه بودند. اندیشه اینان از یک سو رنگی از ارزشها و تلقیات فئودالی داشت و از سوی دیگر معضلات عملی بورژوازی را در اوان پیدایش و رشدش بیان می‌کرد، یعنی موقعیتی که سرمایه هنوز به تولید بزرگ صنعتی پای نگذاشته بود و سودآوری سرمایه در وهله اول در گرو بهبود شرایط فنی تولید محصولات سنتی و مرتبط با کشاورزی بود. از لحاظ تئوریک، روشن است که کار موند برای فیزیوکراتها نوع معینی از کار کنکرت بود. تولید محصول معین (ارزش مصرف معین) و لذا انجام نوع معینی از کار در مرکز این تعبیر از کار موند قرار می‌گرفت.

آدام اسمیت (Adam Smith)

نخستین اقتصاددان سرشناسی است که به مسأله کار موند نه از زاویه "طبیعت"، بلکه از دریچه "تولید سرمایه‌داری" نگرست و لذا تبیین "طبیعی" و "فیزیکی" از کار موند را به دور انداخت و شاخص "کمی" و "ارزشی" برای کار موند یافت. موندیت کار برای اسمیت در این نیست که این یا آن ارزش مصرف معین را تولید می‌کند، بلکه در این است که برای سرمایه ارزش تولید می‌کند. اسمیت کار موند را

تمایز کار موند و غیر موند یکی از مؤلفه‌های مهم در نقد مارکس بر نظام سرمایه‌داری و بر اقتصاد سیاسی است. فرمولبندی دقیق مارکس از این مقولات نه فقط به وی امکان می‌دهد تا منشأ ثروت و سود طبقه بورژوا و "راز قدرت موند سرمایه" را برملا نماید، بلکه همچنین تفاوت و رابطه متقابل اقشار مختلف سرمایه، اعم از سرمایه‌های صنعتی (تولیدی)، تجاری و ربائی، را بدرستی تحلیل کند. مارکس در عین حال با تشریح کار موند و غیر موند ابزار تئوریک کارآمدی در تحلیل تقسیم‌بندی‌های درونی پرولتاریا و آشکال متنوع مواجهه اقتصادی و سیاسی سرمایه با بخشهای مختلف طبقه کارگر به دست می‌دهد. تئوری مارکسیستی کار موند و غیر موند اهمیت و صحت خود را بویژه در دو دهه اخیر در جریان بحران عمیق جوامع سرمایه‌داری پیشرفته به ثبوت رسانیده است.

کار موند چیست و یا به عبارت دیگر چه کاری موند است؟ فیزیوکراتها، یعنی نخستین پایه‌گذاران اقتصاد سیاسی مدرن به این سؤال از زاویه "طبیعی" و "فیزیکی" پاسخ می‌دادند. برای آنها تنها کار کشاورزی کار موند محسوب می‌شد. در این تعبیر منشأ سود و ثروت جامعه بورژوازی در طبیعت جستجو می‌شود. این طبیعت است که ثروت و مازاد محصول می‌آفریند و لذا کار موند کاری است که با طبیعت فعل و انفعال می‌کند. اضافه محصول حاصل طبیعت است نه کار و لذا جامعه علی‌العموم (و دولت و سیاستهای اقتصادی دولتی) باید در خدمت بالا بردن بازده کار و افزایش محصول در کشاورزی قرار بگیرد. از مصرف غیر موند محصولات باید اجتناب شود و

مقدمه به مقاله کارل مارکس درباره کار موله و غیر موله ...

مقدار کاری است که صرف تولید و بازتولید خود نیروی کار گشته است. به این ترتیب سرمایه مقدار معینی از کار اضافه را بطور بلاعوض در طول پروسه کار به تصاحب در میآورد و با فروش محصولات، آن را متحقق میکند. به این ترتیب مارکس بر اهمیت پروسه کار انگشت میگذارد. زیرا در طی این پروسه است که اولاً نیروی کار قدرت موله خود را، بر مبنای تفاوت میان مقدار کاری که انجام میشود با مقدار کاری که صرف تولید نیروی کار شده است، به ظهور میرساند و ثانیاً در طول این پروسه است که "مولد" بودن معنای مادی و واقعی پیدا میکند. مارکس کار موله را کاری تعریف میکند که پس از مبادله صوری با سرمایه عملاً در پروسه تولید توسط سرمایه مصرف میشود. این دومی بیانگر وجه مادی تولید است. مسأله بر سر انجام پروسه کار و تولید ارزش مصرف بطور کلی است و نه نوع معینی از ارزش مصرف. وجه مادی تولید نه با این یا آن پروسه کنکرت کار (کشاورزی، بافندگی و غیره) نه با این یا آن ارزش مصرف معین، بلکه با نفس وجود پروسه کار بطور کلی معنی پیدا میکند. نه کار کنکرت، بلکه کار به معنای عام کلمه، کار مجرد، منشأ ارزش است.

بر این مبنا مارکس قادر میشود تا هم "مادی گرایی" خام اندیشانه فیزیوکراتها که ملاک موله بودن کار را تولید محصول مادی نوع معینی میدانستند، و هم تلقی صرفاً "کمی" اسمیت و ریکاردو را که نفس مبادله شدن با سرمایه را برای موله بودن کار کافی میدانستند و لذا هم از وجه مادی تولید انتزاع میکردند و هم منشأ ارزش اضافه را میپوشاندند، به درستی رد کند. کار موله برای مارکس کاری است که ارزش اضافه تولید میکند، یعنی هر دو

گرایش نزولی نرخ سود - که در آن افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (و نه فقط ترکیب ارزشی یا فنی آن) نقش محوری دارد (سرمایه جلد سوم -) و چه در مبحث بازتولید کل سرمایه اجتماعی و رابطه متقابل بخشهای مختلف سرمایه در این پروسه (سرمایه جلد دوم)، مارکس به طرز درخشانی وجوه کمی و کیفی تولید سرمایه داری را در وحدت با هم بررسی میکند. اینجا قدرت تحلیل مارکس بویژه مدیون تعریف صحیح او از کار موله و غیر موله است. و بالأخره رابعاً، مارکس گنجینه تئوریک سرشاری برای تحلیل مشخصات پرولتاریا بمثابة یک طبقه و اشکال گوناگون رویارویی بخشهای مختلف طبقه کارگر با بورژوازی فراهم میسازد. بخشی از طبقه کارگر توسط سرمایه "نامولد" استخدام میشود. کار غیر موله این کارگران از نقطه نظر کل سرمایه اجتماعی به همان درجه ضروری است که کار کارگران موله. اما همین واقعیت که کارگران غیر موله ارزش اضافه تولید نمیکند، آنان را در موقعیتی ویژه در قبال سرمایه قرار میدهد. نحوه استثمار این کارگران، نقش آنان در پروسه بازتولید کل سرمایه اجتماعی و رابطه کارگران موله و غیر موله با یکدیگر، اینها از جمله نکات اساسی است که مارکس با تحلیل خود از کار موله و غیر موله بدرستی تشریح میکند. وحدت عملی طبقه کارگر در مبارزه علیه بورژوازی در گرو شناخت اشتراک منافع واقعی بخشهای مختلف طبقه کارگر، اعم از موله و غیر موله، و درک اشکال اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ویژه است که بورژوازی از این تفاوت در صفوف طبقه کارگر برای حفظ سودآوری و نیز قدرت سیاسی و اجتماعی خود بهره میگیرد.

با بحران دو دهه اخیر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته اروپای غربی و آمریکا و با آغاز پروسه تجدید سازمان بنیادی سرمایه در این کشورها، مبحث کار موله و غیر موله، بمثابة گوشه‌ای از تئوری مارکسیستی بحران، اهمیت و برجستگی مییابد. بورژوازی یورش وسیع خود را به طبقه کارگر دنبال میکند. این حملات در دو

جبهه اصلی صورت میگیرد. اول، افزایش بارآوری سرمایه های تولیدی از طریق افزایش بارآوری کار و ثانیاً، کاهش شدید هزینه های خدمات عمومی دولتی و همراه آن بیکار کردن بخش وسیعی از کارگران شاغل در این بخش. در مجموع حاصل این سیاست افزایش سریع بیکاری، کاهش سطح معیشت کل طبقه کارگر از طریق تحمیل معیشت بیکاران به خواهران و برادران شاغل آنها، کاهش کل دریافتی طبقه کارگر از تولید اجتماعی با حذف انواع خدمات اجتماعی و کاهش دستمزدها، و نیز افزایش شدت کار کارگران شاغل است. بطور خلاصه بورژوازی میکوشد تا از یکسو استثمار کارگران موله را شدت بخشد و از سوی دیگر بخش هر چه وسیعتری از کارگران غیر موله را به ارتش بیکاران روانه کند. جنبش سندیکایی و همراه آن همه چپ رفرمیست اروپا در مقابل موج فزاینده بیکاری، تبلیغات بورژوازی در مورد احیای پایه صنعت ملی، و تشدید تمایلات محافظه کارانه قسمتی و صنفی در میان کارگران عملاً خلع سلاح شده و حتی از سازماندهی یک دفاع سیستماتیک در برابر بورژوازی ناتوان مانده است. توانایی مارکسیست ها در مقابله با این موقعیت، منوط به یک روشن بینی تئوریک در مورد بحران اقتصادی موجود است. تئوری مارکسیستی بحران و نظریه کار موله و غیر موله ابزار دستیابی به این روشن بینی و قابلیت تجزیه و تحلیل اوضاع موجود است.

اما جایگاه تئوری کار موله و غیر موله مارکس در نقد اقتصاد سیاسی و بسط این تئوری به بحران امروز جهان سرمایه داری هر چه باشد، ما با تلقیات کاملاً متفاوتی در "چپ" ایران در مورد کار موله روبرویم. شاید هرگز به ذهن مارکس خطور نمیکرد که صد سال پس از کتاب سرمایه، نوع جدیدی از "فیزیوکراتیسم" در ایران پا به عرصه وجود بگذارد. گفتیم که اهمیت اسمیت

مقدمه به مقاله کارل مارکس درباره کار موند و غیر موند ...

در این بود که لاقفل در سطح ظاهر قضاوت اخلاقی در مورد کار موند را به دور افکند و بجای مسأله تولید ارزش معین، نفس تولید ارزش را ملاک موند بودن کار قرار داد. دیدیم که مارکس چگونه کار موند را بدرستی کاری تعریف نمود که "تولید ارزش اضافه" مینماید. این تعریف کار موند در جامعه سرمایه‌داری است. اما آنچه ما در ادبیات چپ ایران با آن روبرویم نوعی اخلاقیات "ناسیونال صنعتی" و نوعی فیزیوکراتیسم التقاطی است که نه از تحلیل اقتصادی جامعه سرمایه‌داری، بلکه از سیاست و یا توهمات "استقلال گرایانه" بورژوازی و خرده بورژوازی یک کشور تحت سلطه عزیزت می‌کند. این "فیزیوکراتیسم ناسیونال-صنعتی" که در ادبیات راه کارگر، وحدت کمونیستی، خط ۳، سه جهانی‌ها، و فدائیان بطور یکسان مشاهده میشود، ملقمه‌ای از ملی‌گرایی و عشق به استقلال صنعتی و خودکفایی اقتصادی است. در این دیدگاه کار موند کاری است که در خدمت رشد "اقتصاد صنعتی موزون، خودکفا و مستقل ایران" قرار داشته باشد. تولید کالاها "بنجل" کار موند نیست، کار در صنایع "مونتاز" و "وابسته" کار موند نیست، کار در بخشی از فعالیت اقتصادی و تولیدی که در "علم" اقتصاد بورژوایی نام خدمات گرفته است (نظیر حمل و نقل، بهداشت، آموزش و پرورش و غیره) کار موند نیست. همه با پاراگراف‌های طولی از این دست در ادبیات سازمانها و جریانات فوق الذکر آشنایی داریم. این تعبیرات، فیزیوکراتی است، زیرا کار موند را با ملاک تولید ارزش‌های مصرف معین می‌سنجد. ناسیونالیستی است، زیرا همین ارزشهای مصرفهای معین را هم فقط آنجا که خیرش مستقیماً به امر "استقلال ملی" برسد، به رسمیت میشناسد، و صنعتی است، زیرا از

صنایع مونتاز و تولید کالاها بوجل که بگذریم، تمام شاخه‌های تولید "غیرمادی" و فرهنگی و رفاهی را، درست به سیاق بورژوازی محافظه کار اروپا، به کنار می‌گذارد. این تعبیر مارکسیستی که نیست، سهل است، در قیاس با عقب‌مانده‌ترین نظریات اقتصاد سیاسی دو قرن قبل، جاهلانه و غیر علمی به نظر میرسد. ملاک موند بودن کار در این نگرش، نه مبادله آن با سرمایه و مصرف آن در پرورش کار، نه تولید ارزش اضافه، بلکه مطلوبیت آن برحسب نوعی اخلاقیات ناسیونالیستی و آرمانهای صنعت گرایانه از پیشی است. به جای نظریه "کار موند از نقطه نظر تولید سرمایه داری"، نظریه "کار موند از نظر منافع مین" مینشیند. بعلاوه (و این بسیار مهم است)، تفکیک کار موند و غیر موند در تنوری مارکسیسم ابدأ برای تقدیس کار موند و تکفیر کار غیر موند نیست. این مقولات در مارکسیسم در رابطه با جایگاهشان در تولید سرمایه‌داری و از زاویه تولید ارزش اضافه تحلیل میشوند. بخصوص در تولید سرمایه‌داری هر دو نوع کار ضروری اند. قضاوت اخلاقی درباره کار موند و غیر موند امر بورژوازی و آنها سرمایه داری بخش "تولیدی" است. مارکس با تحلیل کار موند و غیر موند، امکان میدهد تا موقعیت بخشهای مختلف طبقه کارگر بدرستی شناخته شود. زیرا تنها شناخت عینی از رابطه سرمایه با بخشهای مختلف کارگران امکان میدهد تا وحدت واقعی کل طبقه کارگر تأمین شود. اما در چپ ایران قضاوت اخلاقی ناسیونال-صنعتی در مورد "کار موند و غیر موند" بسیار

رایج است. حملات امثال راه کارگر و وحدت کمونیستی به بخش "خدمات"، سرکوفت هایشان به "صنایع مونتاز" و نگرانی‌شان از ناتوانی بورژوازی به کانالیزه کردن امکانات به صنایع پایه و افزایش بارآوری کار و نرخ استثمار، نمونه‌هایی از این قضاوت اخلاقی بورژوا- ناسیونالیستی در مورد کار موند و غیر موند است. در مقابله با این دیدگاهها است که مارکسیستهای انقلابی ایران مدام خود را با وظیفه توضیح واضحات، دفاع از موجودیت کارگران در این با آن بخش از اقتصاد، دفاع از کارگران صنایع "مونتاز" و خدمات، یادآوری نقش نیروی کار ارزان و غیره مییابند.

* * *

متن حاضر از روی متن انگلیسی "تنوری های ارزش اضافه" انتشارات پروگرس، جلد اول، صفحات ۴۱۳-۳۸۶ ترجمه شده است. در این ترجمه سعی کرده‌ایم تا حد امکان به متن اصلی وفادار بمانیم. با این وجود با توجه به اینکه خود مارکس متن حاضر را برای چاپ پرداخت نکرده است، برای بیان روشن مطلب در موارد متعددی عبارات و کلماتی را از خود اضافه کرده‌ایم. این موارد با علامت کروشه [] مشخص میشود. پرانتزها () از خود مارکس است و آکولادها { } از ویراستاران روسی کتاب است. در متن انگلیسی شماره صفحات دستنوشته مارکس نیز آمده است که ما آن را حذف کرده‌ایم. این ترجمه با متن آلمانی مقایسه نشده است و خوشحال خواهیم شد چنانچه رفقایی که به زبان آلمانی آشنایی دارند اصلاحاتی را که به نظرشان میرسد برای ما بنویسند تا در صورت تجدید چاپ این ترجمه آن را ملحوظ کنیم.

همانطور که در آخر متن حاضر

خاطر نشان میشود، مارکس در این بخش هنوز به مسأله مبادله سرمایه با کار غیرموند (نمونه سرمایه تجاری)، نمیبیردازد. این مباحثات در بحث سرمایه تجاری در جلد سوم سرمایه آمده است. در این بخش مارکس پس از نقد دیدگاه بورژوایی ای که "هر کاری را موند میدانند"، خطوط اصلی نظرات خود را طرح میکند. نکته‌ای که خواننده باید به آن توجه کند تعریف مارکس از "خدمات" است. در این بخش "خدمات" کاری است که، اعم از اینکه ارزش مصرف مادی تولید کند یا نه، با درآمد مبادله میشود. این تعریف با تعریف "خدمات" به معنی که امروزه در اقتصاد بورژوایی و مباحث درآمد و تولید ملی بکار میرود، یکسان نیست. بخش مهمی از آنچه امروزه تحت عنوان خدمات از آن یاد میشود، در طبقه‌بندی مورد نظر مارکس در زمره "تولیدات غیر مادی" قرار میگیرد، که در همین متن به آن پرداخته شده است.

منصور حکمت

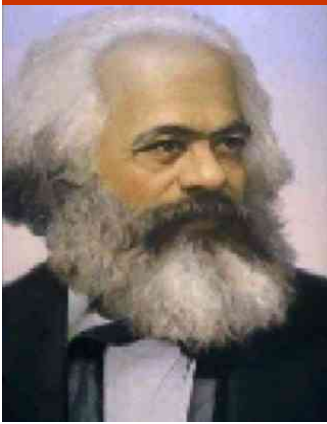
بسوی سوسیالیسم، دوره دوم، شماره دوم - آذرماه ۱۳۶۴ - نشریه تنوریک حزب کمونیست ایران

این مقدمه به ترجمه مقاله "درباره کار موند و غیر موند" است که اولین بار به فارسی در همان شماره بسوی سوسیالیسم منتشر شده است.

میتوانید قرائت این متن و نوشته مارکس را یکجا، بصورت یک فایل MP3 با استفاده از همین لینک پیاده کنید

شورا

مجمع عمومی دائر است!



دست‌نوشته‌های اقتصادی:

تئوریه‌های ارزش اضافه - ضمیمه به بخش اول (۱۱ و ۱۲)

درباره کار مولد و غیر مولد

کارل مارکس

{ ۱۱. برداشت توجیه‌گرایانه مبنی بر مولد بودن کلیه حرفه‌ها }

فیلسوف ایده تولید میکند، شاعر شعر، آخوند موعظه، مدرس رساله و قس علیهذا. تبهکار جرم تولید میکند [۱*]، و اگر به رابطه موجود میان این شاخه تولید با جامعه بطور کلی قدری دقیقتر بنگریم، از بسیاری پیشداوری‌ها خلاص خواهیم شد. تبهکار نه تنها جرم، بلکه حقوق جزا و همچنین اساتید مدرس آن را هم تولید میکند. و تازه به این باید آن مجموعه اجتناب ناپذیری از رسالات را هم که همین اساتید بصورت "کالا" به بازار عمومی سرازیر میکنند، افزود. این امر بر ثروت ملی میافزاید، و تازه این علاوه بر آن رضایت خاطر شخصی است که بقول شاهد معتبر آقای پروفیسور روشر [Roscher](#) با نگارش هر رساله به مؤلف آن دست میدهد.

تبهکار بعلاوه تولید کننده تمام دستگاه پلیس، عدلیه، پاسبانها، قضات، جلدان، هیأت‌های منصفه و غیره است، و تمام این رشته‌های مختلف کسب و کار، که اجزاء مختلف تقسیم کار اجتماعی اند، استعدادهای روح انسانی را شکوفا میکنند، نیازهای جدید می‌آفرینند و راههای جدیدی برای رفع این نیازها می‌گشایند. خود شکنجه به سهم خود اختراعات مکانیکی نبوغ‌آسایی به بار آورده است و صنعتگران شریف بسیاری را در تولید ابزارهای لازم به کار گمارده است.

تبهکار عواطف و احساسات تولید میکند. عواطفی گناه اخلاقی و گناه

تراژیک، و به این ترتیب با برانگیختن عواطف اخلاقی و زیبایی‌شناسانه عامه، "خدمتی" عرضه میکند. تبهکار نه تنها رسالات حقوق جزا، نه تنها قوانین مجازات و همراه آن قانونگذاران در این رشته، بلکه هنر و ادبیات، رمانها و حتی تراژدی‌هایی تولید میکند. چنانکه نه تنها "گناه" اثر مولنر [Mülnier](#) و "اموال مسروقه" اثر [شیلر](#)، بلکه همچنین "اودیپ" (سوفوکل) و "ریچارد سوم" (شکسپیر)، شاهد این مدعا هستند.

تبهکار یکنواختی و ایمنی هرروزه زندگی بورژوایی را میشکند و به این ترتیب آن را از رکود و جمود مصون میکند؛ و به بیقراری و هشیاری دامن میزند که بدون آن حتی انگیزه رقابت هم کم اثر میشود. بدین سان تبهکار محرکی برای نیروهای مولده به وجود می‌آورد. در عین این که تبهکاری بخشی از جمعیت اضافی را از بازار کار بیرون میکشد، و بدین گونه رقابت در میان کارگران را کاهش میدهد — و لذا بدرجه‌ای مانع سقوط دستمزدها به زیر نرخ حداقل میشود — در همان حال مبارزه علیه تبهکاری بخش دیگری از این جمعیت را به خود جذب میکند. به این ترتیب تبهکار بمثابة یکی از آن "سنگ تراز"های طبیعی ظاهر میشود که موازنه و تعادلی صحیح ایجاد میکند و دورنمایی گسترده‌تر از مشاغل "مفید" می‌گشاید.

تأثیر تبهکار بر توسعه قدرت

تولیدی را میتوان در جزئیات نشان داد. آیا اگر سارقینی وجود نمیداشتند، قفل هرگز به درجه مرغوبیت کنونی میرسید؟ آیا اگر جاعلینی نبودند، چاپ اسکناس به این چنین درجه‌ای از تکامل میرسید؟ اگر به خاطر کشف کلاهبرداری‌های تجاری نبود، آیا میکروسکوپ به عرصه بازرگانی راه مییافت (رجوع کنید به [Babbage](#) آیا شیمی عملی همان قدر که به پشتکار صادقانه در امر تولید مدیون است، به تقلب در کالاها و تلاش برای کشف آنها مدیون نیست؟ جرم با اشکال مداوماً جدید حمله خود به مالکیت، دائماً اشکال جدیدی از دفاع را ایجاد میکند و بنابراین همان قدر مولد است که اعتصابات در اختراع ماشین آلات. از قلمرو جرم در معنای شخصی آن فراتر برویم، اگر جرم ملی در کار نبود، آیا هرگز بازار جهانی پدید می‌آمد، برآستی آیا ملتها [کشورها Nations] ظهور میکردند؟ و آیا از زمان آدم تا امروز، "درخت گناه" در عین حال همان "درخت دانش" نبوده است؟

در "قصه زنیوران" (۱۷۰۵)، منده‌ویل [Mandeville](#) به این خط استدلال جان بخشیده و نشان داده است که چگونه هر حرفه‌ای که در تصور می‌گنجد، مولد است:

"آنچه ما در این جهان بر آن نام شرّ نهاده ایم، اعم از شرّ طبیعی یا اخلاقی، اصل اعظمی است که ما را به موجوداتی اجتماعی بدل می‌سازد و بنیاد محکم و حیات و ستون تمام حرف و مشاغل بدون استثناء است (...). در شرّ است که ما باید سرچشمه حقیقی کلیه علوم و هنرها را جستجو کنیم (...) و آن

لحظه‌ای که دیگر شرّی در کار نباشد، جامعه اگر بطور کلی مضمحل نشود، حداقل محکوم به تنهایی است) "چاپ دوم، لندن ۱۷۲۳، صفحه ۴۲۸)

تفاوت فقط اینجاست که منده‌ویل بیشک بینهایت صریحتر و صادقتر از توجیه‌گران بیمایه جامعه بورژوایی است.

{ ۱۲. بارآوری سرمایه. کار مولد و غیر مولد

{A} بارآوری سرمایه بمثابة بیان کاپیتالیستی قدرت مولده کار اجتماعی}

تا اینجا نه تنها مشاهده کردیم که سرمایه چگونه تولید میکند، بلکه همچنین دیدیم که خود چطور تولید میشود، و چگونه در پروسه تولید شکل می‌گیرد و بمثابة رابطه‌ای ماهیتاً دگرگون شده از درون آن سر بر می‌آورد [۱]. از یک سو، سرمایه شیوه تولید را متحول میکند و از سوی دیگر این شکل تحول یافته شیوه تولید بعلاوه مرحله خاصی در توسعه نیروهای مادی تولید، به سهم خود مبنای پیش‌شرط و مبدأ شکل‌گیری خود سرمایه را تشکیل میدهند.

از آنجا که کار زنده — از طریق مبادله میان سرمایه و کارگر — در سرمایه ادغام میشود و بمجرد آغاز پروسه کار بصورت فعالیتی متعلق به سرمایه‌نمودار میگردد، تمام قدرت مولده کار اجتماعی بصورت قدرت مولده سرمایه جلوه‌گر میشود،

درباره

کار مولد و غیر مولد ...

درست همانطور که شکل اجتماعی عام کار، در هیأت پول بصورت خاصیت یک شیء ظاهر میشود. بدین سان، قدرت مولده کار اجتماعی و اشکال خاص آن، اکنون بصورت قدرت مولده و اشکال سرمایه به نظر میرسد، یعنی بصورت قدرت مولده و اشکال کار مادیت یافته، قدرت مولده و اشکال شرایط مادی کار — شرایطی که پس از آنکه این شکل مستقل را به خود میگیرد، در وجود سرمایه دار در برابر کارگر شخصیت و فردیت مییابد. اینجا ما یک بار دیگر با همان وارونگی در روابط مواجه میشویم که قبلاً در بررسی پول آن را [فیشیشیم](#) [نامیدیم].

سرمایه دار خود تنها به عنوان تجسم انسانی سرمایه صاحب قدرت است. (در حسابداری ایتالیایی این نقش او بعنوان سرمایه دار، یعنی بعنوان سرمایه شخصیت یافته، حتی دائماً در تمایز و تقابل با هویت او بعنوان یک شخص عادی قرار داده میشود، به نحوی که در مقام یک شخص تنها به عنوان یک مصرف کننده منفرد و بدهکار به سرمایه خودش، در دفاتر حساب ظاهر میشود.)

یارآوری سرمایه در وهله اول — حتی اگر صرفاً تابع شدن صوری کار به سرمایه را مد نظر بگیریم — در اجبار به انجام کار اضافه خلاصه میشود، یعنی اجبار به انجام کاری مازاد بر نیاز فوری. این جبری است که در شیوه های تولید پیشین هم مانند شیوه تولید سرمایه داری وجود دارد، با این تفاوت که سرمایه داری آن را به شیوه ای مفیدتر به حال تولید، عملی و متحقق میکند.

حتی از نقطه نظر این رابطه صرفاً صوری — یعنی از نظر

شکل عام تولید سرمایه داری که در مرحله عقب مانده تر و پیشرفته سرمایه داری هر دو، مشترک است — هم، ظاهراً وسایل تولید، ملزومات [شرایط] مادی تولید — یعنی مصالح کار، ابزار کار (وسایل معاش) — (تحت تابعیت کارگر درنیا آمده اند، بلکه [برعکس] این کارگر است که بنظر میرسد تحت تابعیت وسایل تولید در آمده است. همین است که این وسایل تولید را به سرمایه بدل میکند. سرمایه کارگر را به استخدام خود در میآورد. اینها برای کارگر وسایلی برای تولید محصولات، حال چه به شکل وسایل مستقیم معاش و یا وسایل مبادله، یعنی کالا، نیستند. بلکه خود او وسیله ای در خدمت آنهاست — تا هم ارزش موجود آنها را ابقاء کند و هم ارزش اضافه بیافریند، یعنی بر ارزش موجودشان، با جذب کار اضافه بیفزاید.

در همین شکل ساده خود هم، این رابطه یک وارونگی است — شخصیت یافتن شیئی و شیئیت یافتن شخص؛ زیرا آنچه این شکل را از کلیه اشکال پیشین متمایز میکند این است که سرمایه دار نه با اتکاء به نوعی خصائل و قابلیت های فردی، بلکه صرفاً تا آنجا که بمثابه "سرمایه" ظاهر میشود، بر کارگر حکم میراند، سلطه او صرفاً سلطه کار مادیت یافته بر کار زنده است. سلطه محصول کارگر بر خود کارگر است.

اما این رابطه از این هم پیچیده تر و به ظاهر مرموزتر میشود. زیرا با توسعه شیوه مشخصاً کاپیتالیستی تولید، دیگر تنها اشیاء مستقیماً مادی

(یعنی تمام محصولات کار. بعنوان ارزش مصرف، اینها، هم ملزومات مادی کار هستند و هم محصول کار. بعنوان ارزش مبادله، اینها زمان کار عام مادیت یافته هستند، یعنی پول) نیستند که در برابر کار قد علم میکنند و در هیأت "سرمایه" در مقابل او قرار میگیرند، بلکه همچنین اشکال از لحاظ اجتماعی بسط یافته تولید — مانند تعاون، مانوفاکتور (بعنوان شکلی از تقسیم کار)، کارخانه (بعنوان شکلی از کار اجتماعی که بر مبنای ماشین آلات بعنوان پایه مادی، سازمان یافته است) — همه بصورت اشکال توسعه سرمایه پدیدار میشوند و لذا قدرت مولده کار مبتنی بر این اشکال کار دستجمعی — و نتیجتاً علم و نیروهای طبیعت نیز — بصورت قدرت مولده سرمایه ظاهر میگردد. در حقیقت، وحدت یافتن {کار} در تعاون، ترکیب شدن {کار} از طریق تقسیم کار، استفاده از نیروهای طبیعت و علوم در صنایع ماشینی برای اهداف تولیدی در کنار استفاده از محصولات کار — همه اینها بصورت چیزی خارجی و عینی در برابر کارگر قرار میگیرد، یعنی بصورت صرفاً شکلی از موجودیت وسایل کار که از آنها مستقل است و آنها را تحت کنترل خود دارد. درست همانطور که وسایل کار در همان شکل ساده و ملموس خود نظیر مصالح و ابزار و غیره بصورت خاصیت و عملکرد سرمایه و نتیجتاً سرمایه دار در برابر کارگر قرار میگیرند.

اشکال اجتماعی کار خود کارگران یا اشکال کار اجتماعی خود آنها، روابطی هستند که کاملاً مستقل از فرد فرد کارگران شکل گرفته اند. کارگران، هنگامی که در تابعیت سرمایه قرار میگیرند، به اجزاء و عناصر این شکل بندی های اجتماعی تبدیل میشوند — اما این شکل بندی ها به خود آنان تعلق ندارد. بنابراین کارگران این شکل بندی ها را بمنزله اشکال خود سرمایه در مقابل خود مییابند، یعنی بعنوان ترکیب بندی هایی که، بر خلاف نیروی کار فردی خود آنان، به سرمایه تعلق دارند، از سرمایه برخاسته اند و بخشی از پیکر سرمایه اند. بعلاوه این امر در نتیجه

دو روند در توسعه سرمایه داری شکلی هر چه واقعی تر به خود میگیرد. از یک سو خود نیروی کار کارگران چنان توسط این اشکال جرح و تعدیل میشود که بعنوان یک نیروی مستقل، یعنی خارج از این رابطه سرمایه دارانه، کاملاً ناتوان میشود و ظرفیت تولید مستقلانه آن نابود میگردد. از سوی دیگر، با توسعه ماشین آلات، چنین به نظر میرسد که شرایط کار از نظر تکنولوژیکی هم بر کار چیره میشوند، در عین اینکه در همان حال جایگزین کار میشوند، آن را پس میرانند و وجود آن را در اشکال مستقل زائد میگردانند.

در این پروسه، که طی آن خصلت اجتماعی کار کارگران تا حد معینی بصورت سرمایه شده در برابر آنان قرار میگیرد (همانطور که مثلاً در مورد ماشین آلات، محصولات مجسم کار مسلط بر کار جلوه گر میشود) طبعاً در مورد نیروهای طبیعت و علم، یعنی نتیجه تکامل عام تاریخی در جوهر مجرد خود، نیز همین اتفاق میافتد. آنها هم بصورت قدرت سرمایه در مقابل کارگران پدیدار میشوند. در واقع، اینها [نیروهای طبیعت و علم] از مهارت و دانش هر فرد کارگر جدا هستند و اگر در منشأ خود، اینها هم محصول کارند — آنجا که به توسعه کار وارد میشوند بصورت متجسم در سرمایه ظاهر میگردند. فرد سرمایه داری که از ماشین استفاده میکند، لزومی ندارد آن را بشناسد (ر.ک. یور [Ure](#) [۲]). اما علمی که در ماشین فعلیت یافته است، در رابطه با کارگر بمثابه سرمایه ظاهر میشود. و در واقع تمام موارد کاربست علم، نیروهای طبیعی و محصولات کار در مقیاس وسیع، تمام این کاربردهایی که بر کار اجتماعی بنا شده است، همگی خود وسایلی برای استثمار کار و تصاحب کار اضافه نمود مییابند و از این رو بمثابه قدرتهایی متعلق به سرمایه رو در روی کار قرار میگیرند. سرمایه طبیعتاً از تمام این وسایل صرفاً برای استثمار کار استفاده میکند. اما برای استثمار کار،

درباره

کار مولد و غیر مولد ...

سرمایه ناگزیر است اینها را در تولید به کار اندازد. و بدین سان توسعه قدرت مولده اجتماعی کار و ملزومات این توسعه، عملکرد سرمایه به نظر میرسد، که در قبال آن نه تنها فرد کارگر شیوه برخوردی انفعالی در پیش میگیرد، بلکه [به نظرش میرسد] عملکردی است که بر ضد او صورت میگیرد.

سرمایه خود خصلتی دوگانه دارد، زیرا از کالا تشکیل میشود:

۱. ارزش مبادله (پول)؛ اما ارزش خود-افزا، ارزشی که — از آنجا که ارزش است — ایجاد ارزش میکند، بمثابه ارزش رشد میکند، افزایشی به خود میپذیرد، این {رشد} ماحصل مبادله کمیته معینی از کار مادیت یافته با کمیته بیشتری از کار زنده است.

۲. ارزش مصرف؛ و اینجا [سرمایه] خود را از طریق مناسبات خاص خود در پروسه کار به ظهور میرساند. اما دقیقاً اینجا دیگر [سرمایه] فقط مصالح و وسایل تولید نیست که کار را به تصاحب در آورده و به خود جذب کرده است، بلکه علاوه بر کار {سرمایه شامل} ترکیب بندی های اجتماعی کار و توسعه وسایل کار متناسب با این ترکیب بندی های اجتماعی هم هست. تولید سرمایه داری ابتدا ملزومات عینی و ذهنی پروسه کار را — با کندن آنها از فرد کارگر مستقل — در مقیاس بزرگ بسط میدهد، اما سپس این ملزومات را بعنوان نیروهای مسلط بر فرد کارگر، و بصورت پدیده ای خارجی برای او، توسعه میبخشد.

به این ترتیب سرمایه به موجودی بسیار مرموز بدل میشود.

سرمایه پس [به این صورت] مولد است: (۱) بعنوان نیرویی که کار اضافه تحمیل میکند، (۲) بعنوان (وجود شخصیت یافته) جذب کننده و تصاحب کننده قدرت مولده کار اجتماعی و قدرتهای مولده اجتماعی عام، نظیر علم.

این سؤال مطرح میشود که حال که قدرت مولده کار به سرمایه انتقال یافته است، چگونه یا چرا، کار در تمایز با سرمایه بصورت مولد ظاهر میشود، یعنی بصورت کار مولد، زیرا یک قدرت مولده واحد را نمیتوان دو بار به حساب آورد، یک بار بعنوان قدرت مولده کار و بار دیگر بعنوان قدرت مولده سرمایه؟ <قدرت مولده کار — قدرت مولده سرمایه. اما نیروی کار بلحاظ تفاوت موجود میان ارزشش با ارزشی که ایجاد میکند، مولد است >.

(B) کار مولد در سیستم تولید سرمایه داری

تنها محدودنگری بورژوازی که اشکال تولید سرمایه داری را اشکالی مطلق — و لذا اشکال ابدی و طبیعی تولید — مینماید میتواند این سؤال را که کار مولد از نقطه نظر سرمایه چیست، با مسأله کار مولد بطور کلی، یعنی اینکه چه نوع کاری بطور کلی مولد است، مخلوط کند و اشتباه بگیرد؛ و لذا این پاسخ را نشان عقل سرشار خود بیندازد که هر کاری که اصولاً چیزی تولید میکند، هر کاری که به هر شکل ثمری به بار میآورد، به همین اعتبار کار مولد است.

{اولاً:} تنها کاری که مستقیماً

به سرمایه تبدیل میشود مولد است؛ یعنی تنها آن کاری که سرمایه متغیر را به یک مقدار متغیر تبدیل میکند و لذا {کل سرمایه، C، را} به $C + \Delta$ تبدیل میکند. اگر سرمایه متغیر قبل از مبادله شدن با کار برابر X باشد، بنحوی که ما معادله $y=x$ را داشته باشیم، آنگاه آن کاری که X را به $x+h$ و در نتیجه $y=x$ را به $y'=x+h$ تبدیل میکند کار مولد محسوب میشود. این اولین نکته ای است که باید فهمیده شود. {یعنی} کاری که ارزش اضافه تولید میکند با بمثابة عاملی برای تولید ارزش اضافه در خدمت سرمایه قرار میگیرد و لذا امکان میدهد تا سرمایه خود را بصورت سرمایه، بصورت ارزش خود-افزا متجلی کند.

ثانیاً: قدرت مولده اجتماعی و عمومی کار، قدرت مولده سرمایه است. اما این قدرت مولده تنها به پروسه کار مربوط میشود، یا تنها بر ارزش مصرف تأثیر میگذارد. این قدرت مولده بیانگر خواصی است که سرمایه بصورت یک شیئی در ذات خود دارد، یعنی بیانگر ارزش مصرف آن است. این مستقیماً بر ارزش مبادله تأثیری ندارد. اگر صد نفر با هم کار کنند یا هر یک از صد نفر بتهنایی کار کنند، ارزش محصول آنها برابر صد روز کار خواهد بود. اعم از اینکه این [کار] در مقدار کم یا زیادی از محصول نمودار شود. بعبارت دیگر بارآوری کار بر ارزش تأثیر نمیگذارد.

تغییر در بارآوری کار تنها به یک طریق بر ارزش مبادله تأثیر میگذارد.

اگر بارآوری کار برای مثال فقط در یک شاخه کار افزایش یابد، مثلاً اگر بافندگی با دوکهای ماشینی بجای دوکهای دستی به یک قاعده تبدیل شود، و بافتن یک متر پارچه با دوک ماشینی به نصف زمان کار دوک دستی نیاز داشته باشد، آنگاه ۱۲ ساعت کار بافنده ای که با دوک دستی کار میکند دیگر ارزشی نه معادل ۱۲ ساعت، بلکه معادل ۶ ساعت خواهد داشت. زیرا زمان

کار لازم اکنون دیگر ۶ ساعت شده است.

اما این مسأله اینجا موضوع بحث ما نیست. در مقابل مثال فوق، شاخه دیگری از تولید را در نظر بگیرید، برای مثال حروفچینی، که تا امروز هیچگونه ماشینی در آن به کار نمیرود. ۱۲ ساعت [کار] در این شاخه درست همانقدر ارزش تولید میکند که ۱۲ ساعت کار در شاخه هایی از تولید که در آنها ماشین آلات و غیره به بیشترین حد به کار میرود. از این رو، کار بمثابة تولید کننده ارزش همواره کار فرد است، [که] اما بصورت کار عام نمود یافته است. در نتیجه کار مولد — یعنی کاری که ارزش تولید میکند — همواره بصورت کار نیروی کار فردی، کار کارگر در انزوا، با سرمایه مواجه میشود، حال ترکیب بندی اجتماعی، که این کارگران در پروسه تولید واردش میشوند، هر چه میخواهد باشد. بنابراین در حالی که سرمایه در قبال کارگران قدرت اجتماعی کار را نمایندگی میکند، کار مولد کارگر، در رابطه با سرمایه، همواره فقط نماینده کار کارگر در انزوا است.

ثالثاً: در حالی که بالا کشیدن کار اضافه و تصاحب قدرت مولده اجتماعی کار توسط سرمایه خاصیت طبیعی سرمایه — و لذا خاصیتی ناشی از ارزش مصرف آن — جلوهگر میشود، لذا به نظر میآید که این یک خاصیت طبیعی کار است که قدرت مولده خود را بصورت قدرت مولده سرمایه و اضافه {محصول} خود را بصورت ارزش اضافه، بصورت خود-افزایی سرمایه، نشان بدهد.

اکنون باید این سه نکته را بررسی، و تمایز کار مولد و غیر مولد را از آنها استنتاج کنیم.

{درباره (۱)} مولد بودن سرمایه در این واقعیت نهفته است که سرمایه با کار بصورت کار مزدی رو در رو میشود، و مولد بودن کار در این واقعیت است که وسایل تولید را

درباره

کار مولد و غیر مولد ...

بصورت سرمایه در مقابل خود مییابد.

قبلاً دیدیم که پول به سرمایه تبدیل میشود — یعنی، یک ارزش مبادله معین به ارزش مبادله خود-افزا تبدیل میشود، به ارزش بعلاوه ارزش اضافه — که یک بخش آن با کالاهایی تعویض میشود که بصورت وسایل کار (مواد خام، ابزار و بطور خلاصه ملزومات مادی کار) در خدمت کار در میآیند، و بخش دیگر آن برای خرید نیروی کار صرف میشود. اما آنچه پول را به سرمایه تبدیل میکند این مبادله اولیه میان پول و نیروی کار، یعنی صرفاً خرید نیروی کار، نیست. با این خرید، مصرف نیروی کار برای مدت معین، جزئی از سرمایه میشود، یا کمیت معینی از کار به یکی از اشکال موجودیت سرمایه، و به عبارتی، به مایه حیات سرمایه بدل میشود.

در پروسه عملی تولید، کار زنده به سرمایه تبدیل میشود، به این اعتبار که از یک سو [این کار] مزد — یعنی ارزش سرمایه متغیر — را باز تولید میکند و از سوی دیگر ارزش اضافه ایجاد میکند و از طریق این پروسه تبدیل، کل مبلغ پول به سرمایه بدل میشود، اگر چه تنها آن بخش این پول مستقیماً تغییر میکند که صرف پرداخت دستمزدها شده است. اگر ارزش قبلاً معادل $C+V$ بود اکنون معادل $C+(V+X)$ است، که فرقی با $(C+V)+X$ ندارد [۵]؛ یا به عبارت دیگر: مقدار پول اولیه یا مقدار ارزش اولیه بسط یافته است و نشان داده که ارزشی است که در آن واحد هم خود را ابقاء میکند و هم افزایش مییابد.

<این باید تذکر داده شود: این امر که تنها بخش متغیر سرمایه مقدار

در تولید کالاهای جدید بعنوان وسایل تولید بکار بروند — صرفاً جوهر سرمایه است.

تنها با قرار گرفتن در این رابطه معین با کار است که پول یا کالا به سرمایه تبدیل میشود. و آن کاری کار مولد است که به همین طریق، رابطه‌اش با شرایط — شرایطی که متناسب با خود، نوع عملکرد خاصی را در پروسه عملی کار ایجاب میکند — پول یا کالا را به سرمایه تبدیل مینماید؛ به عبارت دیگر [آن کاری مولد است] که ارزش کار مادیت یافته و مستقل شده از نیروی کار را حفظ میکند و افزایش میدهد. کار مولد تنها بیان موجزی برای کل رابطه و شکل و نحوه‌ای است که بر طبق آن نیروی کار در پروسه تولید سرمایه‌داری ابراز وجود میکند. این تمایز با سایر انواع کار با این حال از بیشترین اهمیت برخوردار است، چرا که این تمایز دقیقاً آن شکل ویژه کار را بیان میکند که کل شیوه تولید سرمایه‌داری و خود سرمایه، بر آن مبتنی است.

کار مولد بنابراین — در سیستم تولید سرمایه‌داری — کاری است که برای کارفرمای خود ارزش اضافه تولید میکند، یا شرایط عینی کار را به سرمایه و مالک آنها را به سرمایه‌دار تبدیل میکند؛ یعنی کاری که محصول خود را بصورت سرمایه تولید میکند.

پس وقتی از کار مولد حرف میزنیم، از کار اجتماعاً معین حرف میزنیم، کاری که دال بر وجود رابطه کاملاً ویژه‌ای میان فروشنده و خریدار کار است.

حال اگر چه پولی که در دست خریدار نیروی کار است (یا کالاهایی که در تملک دارد: وسایل تولید و وسایل معاش کارگران) تنها از طریق این پروسه سرمایه میشود، یعنی فقط در این پروسه به سرمایه تبدیل میشود — و لذا این اشیاء قبل از ورود به این پروسه سرمایه نیستند، بلکه فقط قرار است سرمایه بشوند — اما با این وجود

اینها جوهر سرمایه اند. اینها در جوهر خویش سرمایه اند به دلیل شکل مستقل‌شان در مواجهه با نیروی کار، و مواجهه نیروی کار با آنها — رابطه‌ای که مبادله با نیروی کار و به دنبال آن پروسه عملی تبدیل کار به سرمایه را موجب میشود و تضمین میکند. اینها از ابتدا در رابطه با کارگران از خصلت اجتماعی ویژه‌ای برخوردارند، خصلتی که آنها را سرمایه میکند و بر کار غلبه میدهد. اینها، بنابراین، پیش شرط‌هایی هستند که بمثابة سرمایه در مقابل کارگر قرار میگیرند.

کار مولد، بنابراین، هنگامی میتوان چنین اطلاق شود که مستقیماً با پول بمثابة سرمایه مبادله شده باشد، یا به بیانی صرفاً موجزتر، مستقیماً با سرمایه مبادله شده باشد، یعنی با پولی که در جوهر خویش سرمایه است، پولی که قرار است بمثابة سرمایه عمل کند، یا بعنوان سرمایه در برابر نیروی کار قرار گرفته باشد. عبارت "کاری که مستقیماً با سرمایه مبادله شده است" گویای این است که کار با پول بمثابة سرمایه مبادله شده است و عملاً آن را به سرمایه تبدیل میکند. قدری پایین‌تر، اهمیت خصلت مستقیم این مبادله را توضیح خواهیم داد.

کار مولد بنابراین کاری است که برای کارگر صرفاً ارزش از قبل تعیین شده نیروی کارش را باز تولید میکند، اما بعنوان فعالیتی که ارزش ایجاد میکند، ارزش سرمایه را افزایش میدهد؛ عبارت دیگر [کاری است که] ارزشهایی را که تولید کرده است، به شکل سرمایه در مقابل خود کارگر قرار میدهد.

(C) دو فاز اساساً متفاوت در مبادله میان سرمایه و کار

همانطور که در بررسی پروسه تولید [۱] دیدیم، در مبادله میان سرمایه و کار دو فاز اساساً متفاوت، ولو

درباره

کار مولد و غیر مولد ...

دارای ارتباط متقابل، باید از هم تمیز داده شوند.

مستقیم، بصورت قیمت کار [۱۶]، ظاهر میشود.

اول: نخستین مبادله میان سرمایه و کار یک پروسه فرمال است که در آن سرمایه بصورت پول عمل میکند و نیروی کار بصورت کالا. از لحاظ مفهومی یا حقوقی فروش نیروی کار در این اولین مرحله انجام میشود، اگرچه بهای کار تنها پس از انجام کار — یعنی آخر روز یا هفته و غیره —

پرداخت میشود. این امر به هیچ وجه تغییری در این معامله، که طی آن نیروی کار به فروش رسیده است، بوجود نمیآورد. آنچه در این معامله مستقیماً فروخته شده است، کالایی نیست که در آن کار فی الحال خودش را متحقق کرده باشد، بلکه کاربرد خود نیروی کار، و لذا خود کار است،

چرا که کاربرد نیروی کار همان فعالیت آن است، یعنی کار. این [مبادله] بنابراین مبادله کار بوسیله مبادله کالاها نیست. وقتی آ به ب کفش میفروشد، هر دو کار مبادله میکنند، اولی کاری که در کفش متحقق شده است، دومی

کاری که در پول متحقق شده است. اما در این مبادله اول [مبادله فرمال کار و سرمایه] در یک سو کار مادیت یافته در شکل اجتماعی عام خود، یعنی پول، با کاری که هنوز صرفاً بصورت

یک نیرو موجودیت دارد، مبادله میشود؛ و آنچه خرید و فروش میشود، کاربرد این نیرو است، یعنی خود کار، گرچه ارزش کالایی که فروخته میشود ارزش کار (که عبارتی ببیعی است) نیست، بلکه ارزش نیروی کار است. پس آنچه اتفاق میافتد یک مبادله مستقیم میان کار مادیت یافته و نیروی کار است، که در واقع به کار زنده منجر میشود؛ یعنی، مبادله ای میان کار مادیت یافته با کار زنده. مزد — ارزش نیروی کار — همانطور که قبلاً توضیح دادیم، بصورت قیمت خرید

در این فاز اول، رابطه میان کارگر و سرمایه دار رابطه فروشنده و خریدار یک کالا است. سرمایه دار ارزش نیروی کار، یعنی ارزش کالایی را که میخرد، میپردازد.

اما در عین حال، نیروی کار تنها به این خاطر خریداری میشود که کاری که میتواند و تعهد میکند انجام بدهد بیشتر از کاری است که برای بازتولید خود این نیروی کار لازم است؛ بنابراین کاری که توسط آن انجام میشود مبین ارزش بیشتری از ارزش نیروی کار است.

ثانیاً: فاز دوم مبادله میان سرمایه و کار در واقع هیچ ربطی به فاز اول ندارد، و به معنی محدود کلمه، حتی ابداً مبادله هم نیست.

در فاز اول میان پول و کالا مبادله صورت میگیرد — مبادله معادلها — و کارگر و سرمایه دار صرفاً بعنوان مالکین کالا در مقابل هم قرار میگیرند. معادلها مبادله میشوند. (یعنی، به عبارت دیگر، اینکه این مبادله کی صورت میگیرد، در این رابطه علی السویه است. و اینکه آیا قیمت کار بیشتر یا کمتر از ارزش نیروی کار است، یا با آن برابر است، هیچ تغییری در این داد و ستد نمیدهد. بنابراین، این [مبادله] میتواند بر طبق قانون عام مبادله کالا انجام شود.

در فاز دوم اصلاً مبادله ای در کار نیست. صاحب پول دیگر

خریدار کالا نیست و کارگر دیگر فروشنده آن نیست. صاحب پول اکنون دیگر بعنوان سرمایه دار عمل میکند. او کالایی را که خریده است مصرف میکند، و کارگر این را تأمین میکند، چرا که مصرف نیروی کار او چیزی جز خود کار او نیست. در جریان داد و ستد قبلی کار خود به بخشی از ثروت مادیت یافته تبدیل شده بود. کارگر کار را انجام میدهد، اما کار اینک دیگر به سرمایه تعلق دارد و کارکردی (function) از سرمایه است. از این رو کار مستقیماً تحت کنترل و هدایت سرمایه انجام میشود؛ و محصولی که این کار در آن مادیت مییابد قالب جدیدی است که سرمایه خود را در آن پدیدار میکند. یا

بعبارت دیگر قالبی که سرمایه در آن خود را عملاً بعنوان سرمایه تحقق میبخشد. بنابراین، پس از آنکه در جریان داد و ستد اول، کار بطور فرمال [صوری] در سرمایه ادغام شد، اینک در این پروسه [فاز دوم، پروسه کار] کار مستقیماً مادیت مییابد، مستقیماً به سرمایه تبدیل میشود. مسلماً اینجا کاری که به سرمایه تبدیل میشود، بیشتر از سرمایه ای است که قبلاً صرف خرید نیروی کار شده بود. در این پروسه بخشی از کار بلاعوض تصاحب شده است. و تنها بدین گونه است که پول خود را به سرمایه بدل میکند.

اما اگرچه در این فاز هیچ مبادله ای عملاً صورت نمیگیرد، نتیجه امر، اگر از وساطتی که این نتیجه را به بار آورده اند انزاع کنیم، این است که در کل این پروسه — شامل هر دو فاز — کمیت معینی از کار مادیت یافته با کمیت بیشتری از کار زنده مبادله شده است. این واقعیت به این صورت در ماحصل این پروسه متجلی میشود که کاری که خود را در محصول خود مادیت بخشیده است، از لحاظ کمی بیشتر از کاری است که در نیروی کار مادیت یافته بود، و لذا بیشتر از کار پرداخت شده است. یا به عبارت دیگر، به این صورت که عملاً در جریان این پروسه، سرمایه دار نه تنها بخشی از سرمایه خود را که بصورت مزد پرداخت کرده بود بازپس میگیرد، بلکه ارزش

اضافه ای هم بدست میآورد که برای او هزینه ای در بر نداشته است. مبادله مستقیم کار و سرمایه مبین این نکات است: (۱) تبدیل مستقیم کار به سرمایه، به یک جزء متشکله مادی سرمایه در پروسه تولید؛ (۲) مبادله کمیت معینی از کار مادیت یافته با همان مقدار کار زنده، بعلاوه مقدار اضافه ای از کار زنده که بیون مبادله تصاحب شده است.

این گفته که کار مولد کاری است که مستقیماً با سرمایه مبادله شود، تمام این فازها را در بر میگیرد و صرفاً یک فرمولبندی اشتقاقی است که این واقعیت را بیان میکند که کار مولد کاری است که پول را به سرمایه مبدل میکند، کاری که با ملزومات تولید بمثابة سرمایه، مبادله میشود، و بنابراین در رابطه میان کار و شرایط تولید، این ملزومات صرفاً بعنوان ملزومات صاف و ساده تولید در مقابل کار قرار نمیگیرند و کار هم بمثابة کار بطور عام که فاقد هر نوع خصلت ویژه اجتماعی است، در برابر ملزومات تولید ظاهر نمیشود.

این گفته در بر گیرنده این نکات است: (۱) رابطه پول و نیروی کار با یکدیگر بمثابة کالا، خرید و فروش بین مالک پول و مالک نیروی کار؛ (۲) تابع شدن مستقیم کار تحت سرمایه؛ (۳) تبدیل واقعی کار به سرمایه در پروسه تولید، که همان ایجاد ارزش اضافه برای سرمایه است. دو نوع مبادله میان کار و سرمایه اتفاق میافتد. اولی صرفاً مبین خرید نیروی کار، و نتیجتاً فی الواقع خرید کار، و لذا محصول آن است؛ دومی، تبدیل مستقیم کار زنده به سرمایه، و به بیان دیگر، مادیت یافتن کار زنده بمثابة تحقق یافتن سرمایه.

(D) ارزش مصرف ویژه کار مولد برای سرمایه

نتیجه پروسه تولید سرمایه داری نه محصول (ارزش مصرف) صرف است و

درباره

کار مولد و غیر مولد ...

نه کالا، یعنی ارزش مصرفی که از ارزش مبادله معینی برخوردار باشد. محصول پروسه تولید سرمایه داری ایجاد ارزش اضافه برای سرمایه و در نتیجه تبدیل عملی پول یا کالا به سرمایه است — یعنی به آن چیزی که اینها قبل از پروسه تولید صرفاً بصورت بالقوه و در جوهر خود بودند، چیزی که قرار بود بشوند. در پروسه تولید مقدار کار بیشتری نسبت به آنچه خریده شده است، جذب میشود. این عمل جذب، یعنی تصاحب کار بلاعوض دیگران، که در پروسه تولید جامعه عمل میپوشد، هدف مستقیم پروسه تولید سرمایه داری است؛ چرا که آنچه سرمایه بمثابه سرمایه (و لذا سرمایه دار بمثابه سرمایه دار) مایل به تولید آن است نه یک ارزش مصرف بلاواسطه برای مصرف شخصی است و نه کالایی که ابتدا به پول و سپس در مرحله بعد به ارزش مصرف تبدیل شود. هدف انباشت ثروت، خود-افزایی ارزش، ازدیاد ارزش است. بعبارت دیگر، هدف حفظ ارزش قبلی و ایجاد ارزش اضافه است. سرمایه از طریق مبادله با کار به این محصول ویژه پروسه تولید سرمایه داری دست مییابد، و به همین دلیل این کار، کار مولد نامیده میشود.

کاری که قرار است کالا تولید کند باید کار مفید باشد؛ باید ارزش مصرف تولید کند؛ باید خود را در ارزش مصرف نمایان سازد. از این رو تنها آن کاری که خود را در کالا، یعنی در ارزش مصرف، متجلی میکند کاری است که سرمایه با آن مبادله میشود. این امری بدیهی است. اما خصلت کنکرت کار، یعنی نفس ارزش مصرف این کار، برای مثال اینکه آیا این کار کار خیاطی است، کفشدوزی است، ریسندگی و بافندگی است و غیره — این آن چیزی نیست که ارزش مصرف

ویژه کار را برای سرمایه تشکیل میدهد و در سیستم تولید سرمایه داری بر کار مهر کار مولد میزند. آنچه ارزش مصرف ویژه کار را برای سرمایه دار تشکیل میدهد، خصلت فایده بخش ویژه آن نیست، همانطور که در خواص معین و مفید محصولاتی هم نیست که این کار در آنها مادیت مییابد، بلکه آنچه ارزش مصرف ویژه کار را برای سرمایه تشکیل میدهد، خصلت کار بعنوان عنصری است که میتواند ارزش مبادله ایجاد کند، یعنی کار مجرد؛ و در واقع آن هم نه از این لحاظ که بیانگر کمیت معینی از کار عام است، بلکه به این جهت که کمیت بیشتری را، در قیاس با آنچه در قیمت آن یعنی در ارزش نیروی کار نهفته است، نمایندگی میکند.

برای سرمایه ارزش مصرف نیروی کار دقیقاً همان افزونی مقدار کاری است که انجام میدهد بر مقدار کاری که در خود نیروی کار مادیت یافته و لذا برای تولید این نیروی کار لازم است. طبیعتاً، [نیروی کار] این مقدار کار را در همان شکل متعینی عرضه میکند که ذاتی آن بمثابه کاری با مورد استفاده خاص است، مثلاً کار ریسندگی، کار بافندگی و غیره. اما این خصلت کنکرت که به آن اجازه میدهد تا شکل یک کالا را به خود بگیرد، ارزش مصرف ویژه آن را برای سرمایه تشکیل نمیدهد، ارزش مصرف ویژه آن برای سرمایه در کمیت آن بمثابه کار عام و در اختلاف و مابه التفاوت مقدار کاری است که این [نیروی کاری] انجام میدهد با مقدار کاری که خرج آن شده است.

مقدار معینی پول، مثلاً x ، از آن رو به سرمایه تبدیل میشود که در محصول بصورت $x+h$ ظاهر میشود؛ بعبارت دیگر از آن رو که مقدار کاری که در محصول نهفته است از مقدار کاری که در بدو امر در پول موجود بود بیشتر است. و این ناشی از مبادله میان پول با کار است؛ بعبارت دیگر، تنها آن کاری مولد است که هنگامی که با کار مادیت یافته مبادله میشود، آن را قادر سازد تا بصورت مقدار بیشتری کار مادیت یافته در آید.

پروسه تولید سرمایه داری، بنابراین، صرفاً تولید کالا نیست. پروسه ای است که کار بلاعوض جذب میکند، که مواد خام و وسایل کار — وسایل تولید — را به ابزار جذب کار بلاعوض بدل میسازد.

از آنچه گفته شد نتیجه میشود که اطلاق کار مولد به کار، هیچ ربطی به محتوای مشخص و معین کار، به کاربرد ویژه آن و یا ارزش مصرف خاصی که خود را در آن به ظهور میرساند ندارد.

کارهای عیناً از نوع هم، ممکن است مولد باشند، یا غیر مولد. برای مثال، میلتون که در ازاء پنج پوند بهشت گمشده را نوشت، یک کارگر غیر مولد بود. در مقابل، نویسنده ای که به سبک کارخانه برای ناشر خود مطلب بیرون میدهد، یک کارگر مولد است. میلتون بهشت گمشده را به همان دلیلی تولید کرد که کرم ابریشم ابریشم تولید میکند. این حرکتی از طبیعت خود او بود. بعداً آن را به پنج پوند فروخت. اما پرولتر ادبی لایپزیک که تحت فرمان ناشر خود کتاب میسازد و بیرون میدهد (مثلاً جمع بندی های اقتصادی)، یک کارگر مولد است. زیرا محصول او از همان بدو امر تحت شمول سرمایه است و فقط بمنظور افزودن به آن سرمایه بوجود میآید. آوازه خوانی که ترانه خود را برای جیب خودش بخواند یک کارگر غیر مولد است، اما اگر همان آوازه خوان در استخدام صاحبکاری باشد و برای پول درآوردن او بخواند، کارگر مولد خواهد بود، زیرا او اینجا سرمایه

تولید میکند.

(E) کار غیر مولد بعنوان کاری که خدمات انجام میدهد. خرید خدمات در شرایط سرمایه داری.

درک عامیانه از رابطه میان سرمایه و کار بعنوان مبادله خدمات}

اینجا چند مسأله مختلف را باید از هم تمیز داد.

اینکه من برای مثال یک شلوار بخرم یا آنکه پارچه بگیرم و یک خیاط به خانه بیاورم و بابت این خدمت) یعنی بابت کار خیاطی (او) به او پولی بپردازم تا پارچه را به شلوار تبدیل کند، برای من، اگر صرفاً قصد تهیه شلوار باشد، کاملاً علی السویه است. شلوار را از لباس فروشی میخرم چون راه دیگر گرانتر تمام میشود، و شلواری که دوزنده سرمایه دار تولید میکند کاری کمتر میبرد و لذا ارزانتر از شلواری است که خیاط سفارشی دوز برایم بدوزد. اما در هر دو حالت پولی که صرف خرید شلوار شده است نه به سرمایه، بلکه به شلوار تبدیل شده است؛ و در هر دو حالت متضمن این است که من از پول بعنوان ابزار گردش استفاده کنم، یعنی آن را به ارزش مصرف معینی تبدیل نمایم. بنابراین اینجا پول بعنوان سرمایه عمل نمیکند، اگرچه در حالت اول با یک کالا تعویض شده است و در حال دوم خود کار را بعنوان یک کالا خریده است. پول اینجا صرفاً بعنوان پول عمل میکند، یا دقیقتر بگوییم، بعنوان ابزار گردش.

از سوی دیگر خیاط سفارشی دوز (که در خانه ام برای من کار میکند) (یک کارگر مولد نیست، اگر چه محصول کار او، یعنی شلوار، نصیب من میشود و قیمت کار، یعنی پول به او میرسد. ممکن است که مقدار کاری که توسط خیاط سفارشی دوز انجام شده است بیش از کاری باشد که در قیمتی که او

درباره

کار مولد و غیر مولد ...

و یا کاملاً محو شده است، این طبیعتاً آن شکلی است که بسیار مورد علاقه "سه Say"، "باستیا Bastiat" و اعوان و انصار آنها در توصیف رابطه میان سرمایه و کار است.

این سؤال که ارزش این خدمات چگونه تنظیم میشود و چطور خود این ارزش توسط قوانین حاکم بر مزد تعیین میگردد، هیچ ربطی به تحقیق در خصوص رابطه‌ای که اینجا مورد بررسی ماست ندارد و متعلق به فصل مربوط به مزد است.

چنین نتیجه میشود که صرف مبادله پول با کار، کار را کار مولد نمیکند، و از سوی دیگر این که محتوای این کار هم تغییری در این قضیه بوجود نمیآورد.

خود کارگر میتواند کار بخرد، یعنی کالاهایی بخرد که به شکل خدمات عرضه میشوند؛ و آنچه از مزد خود بابت این گونه خدمات میپردازد خرجی است که به هیچ وجه با هر خرج دیگری که او از محل دستمزد خود بابت هر کالای دیگری میکند تفاوتی ندارد. خدماتی که میخرد ممکن است ضروری باشد یا نباشد — مثلاً خدمات یک طبیب، یا یک کشیش، درست همانطور که ممکن است نان بخرد یا شراب. بعنوان خریدار — یعنی نماینده پول در مواجهه با کالا — کارگر مطلقاً از همان مقوله‌ای است که سرمایه‌دار هنگامی که او صرفاً بعنوان خریدار ظاهر میشود، یعنی هنگامی که معامله چیزی بیشتر از تغییر شکل پول به کالا در بر ندارد. این که قیمت این خدمات چگونه تعیین میشود و چه رابطه‌ای با خود مزد دارد، این که تا چه حد این قیمت بر طبق قوانین مزد تعیین میشود یا نمیشود، مسائلی است که باید در مبحث مزد بررسی شود و کاملاً به بررسی فعلی ما نامربوط است.

پس اگر صرف مبادله پول با کار، کار را به

برگرداند که در آن خصلت معین و مشخص کار خیاطی کلاً ناپدید شده و لذا خدمت ارائه شده، خود را در این نشان میدهد که به جای ۶ ساعت کار که در مبلغ معینی پول بیان میشود، اکنون ۱۲ ساعت کار موجود است که در دو برابر آن مبلغ بیان میشود.

من [بعنوان مشتری] کار خیاطی را برای خدمتی که بعنوان کار خیاطی به من میکند میخرم، تا احتیاج مرا به پوشاک برطرف کند و لذا یکی از نیازهای مرا برآورده سازد. صاحب خیاطخانه کار خیاطی را بعنوان وسیله‌ای برای پول روی پول گذاشتن میخرد. من آن را برای آن میخرم که ارزش مصرف خاصی تولید میکند، خدمات خاصی در اختیار من میگذارد. او آن را به آن جهت میخرد که ارزش مبادله بیشتری از آنچه خرج برداشته است تولید میکند، یعنی صرفاً بعنوان وسیله‌ای برای مبادله کار کمتر با کار بیشتر.

آنجا که مبادله مستقیم پول با کار، بدون آنکه کار باعث ایجاد سرمایه شود، صورت میگیرد، آنجا که کار بنابراین کار مولد نیست، کار بعنوان خدمت، که بطور کلی چیزی جز اسم دیگری برای ارزش مصرف خاص کار نیست خریداری شده، مانند هر کالای دیگر؛ معذراً، این اصطلاح ویژه‌ای برای ارزش مصرف خاص کار است، آنجا که این کار خدمت خود را نه بصورت یک شیئی، بلکه بصورت یک فعالیت ارائه میکند. خصوصیتی که به هر حال به هیچ وجه آن را از یک ماشین، مثلاً یک ساعت متمایز نمیکند. "میدهم تا کار کنی، کار میکنم تا کار کنی، بده تا کار کنی، میدهم تا بدهی" [۸]، اینها اشکال مختلفی است که میتوان به یکسان برای بیان یک رابطه واحد به کار رود، در عین اینکه در تولید سرمایه‌داری، "میدهم تا کار کنی" رابطه کاملاً ویژه‌ای را میان ارزش مادبی که داده میشود و فعالیت زنده‌ای که تصاحب میگردد، بیان میکند. لذا از آنجا که در خرید خدمات هیچ رابطه ویژه‌ای میان کار و سرمایه در کار نیست، یعنی یا اساساً چنین رابطه‌ای غایب است

پس خصلت ویژه این مبادله چیست؟ و از چه لحاظ با مبادله پول با کار مولد تفاوت میکند؟ [تفاوت] از یک سو در این است که پول خرج شده است بمتابه پول، بمتابه شکل مستقل ارزش مبادله که قرار است به ارزش مصرف، به وسایل معاش، به چیزی برای مصرف شخصی، تبدیل شود. بنابراین این پول به سرمایه تبدیل نمیشود. بلکه برعکس، موجودیت خود را به عنوان ارزش مبادله از دست میدهد تا بعنوان ارزش مصرف خرج شود و مصرف گردد. از سوی دیگر [تفاوت] در اینجاست که در این حالت کار تنها بعنوان یک ارزش مصرف، بعنوان خدمتی [سرویسی] که پارچه را به شلوار تبدیل میکند مورد توجه مشتری است، یعنی بعنوان خدمتی که خصلت فایده بخش خاص این کار در اختیار فرد میگذارد.

در تمایز با این، خدمتی که همان خیاط هنگامی که در استخدام یک خیاطخانه تجارتي است به کارفرمای سرمایه‌دار خود ارائه میکند ابدأ از بابت این واقعیت نیست که او پارچه را به شلوار تبدیل میکند، بلکه از آن رو است که برای مثال اگر زمان کار ضروری که در یک شلوار مادیت یافته است ۱۲ ساعت باشد مزدی که دوزنده کارگاه میگیرد برابر ۶ ساعت است. خدمتی که او به سرمایه‌دار میکند، در واقع چیزی جز این نیست که ۶ ساعت در ازاء هیچ کار میکند. این واقعیت که این امر به شکل شلواردوزی انجام میشود صرفاً رابطه واقعی را میپوشاند. صاحب خیاطخانه بمجرد اینکه بتواند، خواهد کوشید تا شلوار را مجدداً به پول برگرداند، یعنی به شکلی

از من میگیرد نهفته است. و این حتی بعید هم نیست. زیرا قیمت کار او بر حسب قیمتی تعیین میشود که خیاط مولد میگیرد. اما به هر حال، تا آنجا که به من [خریدار] مربوط میشود این تفاوتی نمیکند. هنگامی که قیمت تعیین شد، این دیگر کاملاً برای من علی‌السویه است که او هشت ساعت کار کند یا ده ساعت. آنچه من در آن ذی‌علاقه‌ام تنها ارزش مصرف، یعنی شلوار، است. و طبیعتاً خریدار به هر نحو که بخواهد شلوار بخرد، مایل است که هر چه کمتر بابت آن بپردازد. به عبارت دیگر، من میخواهم تنها قیمت متعارف آن را بپردازم. این یک قلم خرج برای مصرف من است؛ نه یک افزایش، بلکه یک کاهش در پول من است. این به هیچ وجه راهی برای ثروتمند شدن آدم نیست، همانطور که خرج کردن پول برای هر مصرف شخصی دیگر هم راهی برای ثروتمند شدن نیست.

ممکن است کسی از میان علامه‌های Paul de Kock به من بگوید که اگر شلوار نخرد، درست همانطور که اگر نان نخرد، زنده نمیمانید و به طریق اولی صحبتی از ثروتمندتر شدن هم نمیتواند در میان باشد، خرید شلوار به این ترتیب یک وسیله غیر مستقیم، یا حداقل یک شرط، برای ثروتمندتر شدن شخص است — درست همانطور که گردش خون و پروسه تنفس شروط ثروتمندتر شدن شخص هستند. اما نه گردش خون شخص و نه تنفس او بخودی خود او را ثروتمندتر نمیکند. برعکس، هر دو منوط به عمل پُرخرج تغذیه هستند؛ اگر این لازم نبود، دیگر هیچ فقیر بخت برگشته‌ای هم پیدا نمیشد. به همین ترتیب صرف مبادله مستقیم پول با کار، پول را به سرمایه و یا کار را به کار مولد تبدیل نمیکند.

درباره

کار مولد و غیر مولد ...

باشد — مثل خدمات مقامات دولتی و غیره .

اگر من خدمات یک معلم را نه برای رشد ذهنیم، بلکه برای کسب مهارتی که بتوانم با آن پولی درآورم، بخرم — یا اگر کس دیگری خدمت این معلم را برای من بخرد — و اگر من واقعاً چیزی بیاموزم (که بخودی خود کاملاً مستقل از آن مبلغی است که بابت این خدمت پرداخت میشود)، آنگاه هزینه این تعلیم، درست مانند هزینه معیشت و بقاء من، جزئی از هزینه تولید نیروی کار من محسوب میشود. اما کاربرد خاص این خدمات هیچ چیز را در رابطه اقتصادی تغییر نمیدهد. این رابطه‌ای نیست که من در آن پول را به سرمایه تبدیل کنم، یا عرضه کننده این خدمات، یعنی معلم، مرا به سرمایه‌دار خود، ارباب خود، بدل سازد. ایضا، این که طبیب بتواند مرا درمان کند، معلم موفق شود چیزی به من بیاموزد، یا وکیل دعاوی شکایت مرا در محکمه به کرسی بنشانند، هم هیچ تأثیری در خصلت اقتصادی این رابطه ندارد. پولی که پرداخت شده برای انجام نفس خدمات بوده است و لذا، بنا بر ماهیت مسأله، نتیجه نمیتواند از جانب کسانی که این خدمات را ارائه میکنند تضمین شود. بخش بزرگی از خدمات به قلمرو هزینه مصرف کالاها تعلق دارند، مانند خدمات آشپز، خدمتکار و غیره .

درست مثل همه کالاهای دیگر که میخرم تا مصرف کنم، این خصلت همه کارهای غیر مولد است که تحت فرمان من هستند — اما فقط به همان میزان که من در این موارد، کارگران

کار مولد تبدیل نمیکند، یا عبارت دیگر، پول را به سرمایه تبدیل نمیکند، همانطور هم محتوای خصلت کنکرت کار، کاربرد خاص کار، در وهله اول بی تأثیر به نظر میرسد — همانطور که دیدیم، همان کار همان کارگر خیاط در یک حالت مولد است و در حالت دیگر غیر مولد .

خدمات یا ارزش مصرفی معینی، که حاصل شکل معینی از فعالیت یا کار هستند، در کالا متجسم میشوند؛ برخی دیگر، برعکس، هیچ اثر قابل لمسی، که چدا از خود افراد انجام دهنده کار موجودیت داشته باشد، از خود به جای نمیگذارند؛ به عبارت دیگر حاصل اینها یک کالای قابل فروش نیست. برای مثال، خدمتی که یک خواننده به من عرضه میکند، نیازهای زیبایی شناسانه مرا ارضاء میکند؛ اما آنچه من از آن لذت میبرم، فعالیتی است که از خود خواننده تفکیک پذیر نیست و بمجرد اینکه کار او، یعنی خوانندش، تمام شود، لذت من هم تمام میشود. من از خود فعالیت — طنین آن در گوشم — لذت میبرم. ممکن است این خدمات، مانند هر کالای دیگری که میخرم، ضروری باشد و یا صرفاً ضروری تصور شود — مثلاً خدمات یک سرباز یا یک طبیب یا وکیل دعاوی؛ یا اینکه ممکن است خدماتی باشد که مایه خوشنودی من میشود. اما به هر حال این هیچ تغییری در خصلت اقتصادی آن بوجود نمیآورد. اگر آدم سالمی باشم و بی نیاز از طبیب، یا آنقدر شانس داشته باشم که سر و کارم با هیچ محکمه‌ای نیفتاده باشد، آنگاه همانقدر که از طاعون میگریزم از پول دادن بابت طبیب و خدمات حقوقی هم اجتناب میکنم .

خدمات ممکن است تحمیلی هم

مولد را استنثار میکنم. از میان تمام افراد، بنابراین، کارگر کمترین حد فرمان را بر خدمات کارگران غیر مولد دارد. از سوی دیگر، اما، قدرت من در استخدام کارگران مولد به هیچ وجه به همان نسبتی که من کارگران غیر مولد را به کار میگیرم افزایش نمییابد، بلکه برعکس به همان نسبت کاهش مییابد، هر چند بیشترش صرف خدمات اجباری میشود (دولت، مالیاتها).

خود کارگران مولد ممکن است در رابطه با من، کارگر غیر مولد باشند. مثلاً، اگر من خانهم را بدهم تا از نو کچکاری کنند، و کچکارها کارگران مزدگیری باشند که برای استادکاری که با من قرارداد میندند کار میکنند، آنگاه برای من این وضع فرقی با حالتی که خانهم را کچکاری شده خریده باشم ندارد، گویی که من پول را خرج کالایی برای مصرف شخصیم کرده‌ام. اما برای استادکار که این کارگران را به کار میگذارم، اینها کارگران مولد هستند، زیرا برای او ارزش اضافه تولید میکنند .

* * *

این که از نقطه نظر تولید سرمایه داری کارگری که کالای قابل فروش تولید میکند اما صرفاً به همان اندازه که معادل با نیروی کار خودش است و لذا برای سرمایه‌دار ارزش اضافه تولید نمیکند، چه بسیار نامولد است — در بخشهایی از نوشته‌های ریکارڈو مشهود است که میگوید نفس وجود این آدمها مایه دردسر است [۹]. [این تئوری و پراتیک سرمایه است .

"هم تئوری مربوط به سرمایه، و هم عمل متوقف کردن کار در آن نقطه‌ای که بتواند علاوه بر معاش کارگر سودی هم برای سرمایه تولید کند، با قوانین طبیعی که تنظیم کننده تولیدند متناقض بنظر میرسند". (توماس هاجسکین Thomas Hodgskin، اقتصاد سیاسی به زبان ساده، لندن، ۱۸۲۷، صفحه ۲۳۸)

* * *

دیدیم که: پروسه تولید نه تنها پروسه تولید کالا، بلکه پروسه تولید ارزش اضافه، جذب کار اضافه و لذا پروسه تولید سرمایه است. اولین عمل فُرمال مبادله بین پول و کار یا سرمایه و کار تنها بصورت بالقوه به معنای تصاحب کار زنده یک فرد دیگر توسط کار مادیت یافته است. پروسه عملی تصاحب، تنها در پروسه عملی تولید به وقوع میپیوندد، که داد و ستد فُرمال اول، مرحله قبلی آن محسوب میشود — مرحله‌ای که در آن سرمایه‌دار و کارگر صرفاً بمثابه صاحبان کالا، بمثابه خریدار و فروشنده، با هم روبرو میشوند. به همین دلیل اقتصاددانان عامی — نظیر باستیا — از این داد و ستد فُرمال اولیه فراتر نمیروند، تا درست با همین کلک از پرداختن به این رابطه خاص سرمایه‌دارانه طفره بروند. این تمایز [بین دو مرحله فوق] بطرز چشمگیری در مبادله پول با کار غیر مولد آشکار میشود. اینجا پول و کار صرفاً بعنوان کالا با هم مبادله میشوند. بطوری که این مبادله بجای اینکه شکل دهنده سرمایه باشد، خرج کردن درآمد است .

{(F)} کار صنعتگران و دهقانان در جامعه سرمایه‌داری }

با این اوصاف موقعیت صنعتگران مستقل یا دهقانی که کارگر استخدام نمیکند و بنابراین بمزله سرمایه‌دار تولید نمیکند از چه قرار است؟ یا مسأله به این نحو است که همان طور که در مورد دهقانان صادق است <برخلاف مثلاً باغیانی که به خانه من سر میزند > اینها تولید کننده کالا هستند، و من از آنها کالا میخرم — که در این حالت فرقی ندارد که برای مثال صنعتگر مطابق سفارش تولید میکند حال آنکه دهقان محصول خود را بر حسب امکانات خودش تولید میکند. در این ظرفیت، هر دو بعنوان فروشنده کالا، و نه فروشنده کار، با من مواجه میشوند، و لذا این رابطه هیچ ارتباطی با مبادله کار و سرمایه ندارد؛ لذا همچنین این امر ربطی به تمایز میان

درباره

کار مولد و غیر مولد ...

کار مولد و غیر مولد هم پیدا نمیکند، که کاملاً به این امر بستگی دارد که آیا کار با پول مبادله شده است یا با پولی که سرمایه است به شکل پول. بنابراین آنان نه به جرگه کارگران مولد تعلق دارند و نه به کارگران غیر مولد، هر چند که هر دو تولید کننده کالا هستند. اما تولید آنها در زمره شیوه تولید سرمایه داری قرار نمیگیرد.

این امکان وجود دارد که این تولید کنندگان، که با وسایل تولید متعلق به خودشان کار میکنند، نه تنها نیروی کار خود را بازتولید، بلکه ارزش اضافه هم تولید کنند، در حالی که موقعیتشان آنها را قادر میسازد تمام یا بخشی از کار اضافه خود را تصاحب کنند (نه الزاماً تماماً) زیرا بخشی از آن بصورت مالیات و غیره از آنها گرفته میشود). و اینجا ما با ویژگی غیر متعارفی روبرو میشویم که خصلت بارز جامعه‌ای است که در آن یک شیوه معین تولید غلبه دارد، حتی اگر تمام روابط تولید تحت تابعیت آن در نیامده باشند. برای مثال در جامعه فئودالی (که به بهترین وجه در انگلستان میتواند مشاهده شود زیرا سیستم فئودالیسم بطور حاضر و آماده از **نرماندی** به انگلستان آمد و شکل آن به آنچه که از جهات بسیار یک بنیاد اجتماعی متفاوت بود تحمیل شد)، روابطی که بسیار با طبیعت فئودالیسم فاصله داشتند؛ مثلاً روابط پولی ساده که در آن هیچ نشانی از روابط خدمات شخصی متقابل از نوع رابطه ارباب و رعیت وجود نداشت. این بعنوان نمونه یک تصور واهی است که دهقان خردپا در 'ملک اربابی' (fief) زمین خودش را داشته باشد.

در شیوه تولید سرمایه داری هم

اما در حالت تولید کننده مورد بحث — کارگر — صاحب و مالک وسایل تولید خویش است. بنابراین این وسایل سرمایه نیستند، همانطور که در رابطه با آنها او کارگر مزدی نیست. معزاً به این وسایل بعنوان سرمایه مینگرند و خود او هم دو تکه میشود، بنحوی که او بعنوان سرمایه دار، خودش را بعنوان کارگر مزدبگیر استخدام میکند.

در حقیقت این نحوه نگرش، هر قدر هم که در نگاه اول غیر منطقی به نظر برسد، با این وجود تا این حد صحیح است که در این حالت تولید کننده فی الواقع ارزش اضافه خودش را تولید میکند. با این فرض که کالای خود را به ارزشی که دارد بفروشد، به عبارت دیگر، صرفاً کار خود او در کل محصول مادیت یافته است. اما او این واقعیت را که خودش قادر است کل محصول کارش را برای خود بردارد، و این که مازاد ارزش محصولش به نسبت مثلاً قیمت متوسط یک روز کارش توسط یک شخص ثالث، یک ارباب، تصاحب نمیشود، را نه مدیون کار کردنش — که او را از این لحاظ از کارگران دیگر متمایز نمیکند — بلکه مدیون مالکیتش بر وسایل تولید است. بنابراین صرفاً از طریق مالکیتش بر این وسایل تولید است که او ارزش اضافه خودش را صاحب میشود، و به این ترتیب بعنوان کارگر مزدبگیر به خودش رابطه سرمایه دار خویش بودن را حمل میکند.

در این جامعه جدایی رابطه نرماند بنظر میرسد. بنابراین آنجا که جدایی در واقعیت امر صدق نمیکند، از پیش فرض گرفته میشود، و همانطور که نشان داده شد، بدروستی هم فرض گرفته میشود؛ چرا که (در تمایز با مثلاً اوضاع رم باستان، یا نروژ یا شمال غربی ایالات متحده) در این جامعه یگانگی تصادفی بنظر میرسد و جدایی نرماند، و نتیجتاً حتی آنجا که کسی کارکردهای جداگانه را یکی میکند، باز هم جدایی آن رابطه‌ای است که بر دوام میماند. اینجا این واقعیت بطرز چشمگیری آشکار میشود که سرمایه دار همچون سرمایه دار صرفاً کارکردی

[فونکسیون] از سرمایه و کارگر کارکردی از نیروی کار است. زیرا این هم یک قانون است که توسعه اقتصادی فونکسیونها را بین افراد مختلف توزیع میکند؛ و صنعتگر یا دهقانی که با وسایل تولید خودش کار میکند بتدریج یا به سرمایه دار کوچکی تبدیل میشود که کار دیگران را استثمار میکند و یا خود وسایل تولیدش را از دست میدهد و به کارگر مزدبگیر تبدیل میشود. حالت دوم ممکن است در وهله اول بنحوی اتفاق بیفتد که شخص مالک اسمی وسایل تولید خود باقی بماند، مانند مواردی که دارای به گرو گذاشته شده است، رهن. این گرایش موجود در آن نوع جامعه‌ای است که شیوه تولید سرمایه‌داری غلبه دارد.

(G) تعریف تکمیلی از کار مولد بعنوان کاری که در ثروت مادی تحقق مییابد

بنابراین، در بررسی روابط اساسی تولید سرمایه‌داری میتوان چنین فرض کرد که کل دنیای کالاها، تمام عرصه‌های تولید مادی — تولید ثروت مادی — (بطور فرمال و یا واقعی) تحت تابعیت شیوه تولید سرمایه داری درآمده است. زیرا این آن چیزی است که کمابیش کاملاً دارد اتفاق میافتد؛ که هدف اصلی است و تنها در صورت تحقق آن قدرت مولد کار به بیشترین درجه انکشاف خواهد یافت. >بر این مبنا — که حد نهایی این پروسه را بیان میکند و لذا مداوماً به تبیین هر چه دقیقتری از واقعیت نزدیک میشود — تمام کارگرانی که به تولید کالا مشغولند کارگر مزدبگیر هستند، و وسایل تولید در تمام این عرصه‌ها بمنزله سرمایه در مقابل آنها قرار میگیرد. پس میتوان گفت که این یک خصلت مشخصه کارگران مولد یعنی کارگرانی که سرمایه تولید میکنند است که کار آنها خود را در کالا متجسم میکند، در ثروت مادی. و لذا کار مولد، همراه با خصلت تعیین کننده‌اش — که ایداً محتوای کار را به حساب نمیآورد و کاملاً از این محتوا

درباره

کار مولد و غیر مولد ...

مستقل است — از یک تعریف ثانوی، متفاوت و فرعی برخوردار میشود.

(H) {بروزات سرمایه داری در عرصه تولید غیر مادی}

تولید غیر مادی، حتی هنگامی که صرفاً برای مبادله انجام میشود، یعنی هنگامی که کالا تولید میکند، میتواند بر دو نوع باشد.

۱ (از آن کالا یا ارزش مصرفی حاصل میشود، که شکلی متفاوت و مستقل از تولید کننده و مصرف کننده به خود میگیرد؛ این کالاها بنابراین میتوانند در فاصله بین تولید و مصرف موجودیت داشته باشند و در این فاصله بعنوان کالاهای قابل فروش به گردش بیفتند، نظیر کتاب، تابلوهای نقاشی و در یک کلام تمام محصولات کار هنری که از اجرای هنری خود هنرمند متمایزند. اینجا تولید سرمایه داری تنها در حد محدودی میتواند عمل کند: برای نمونه مانند هنگامی که مؤلف یک اثر مشترک — مثلاً یک دائرة المعارف — عده ای دیگر را بعنوان قلمزن استثمار میکند. در این عرصه عمدتاً یک شکل انتقالی به تولید سرمایه داری به وجود خود ادامه میدهد، که در آن انواع تولید کنندگان علمی یا هنری، صنعتگران یا متخصصین برای سرمایه تجاری مشترک در بخش نشر کتاب کار میکنند — رابطه ای که هیچ ربطی به شیوه تولید سرمایه داری به معنی اخص کلمه ندارد و حتی از لحاظ صوری هنوز تحت سیطره آن در نیامده است. این واقعیت هم که دقیقاً در همین اشکال سنتی است که استثمار کار در بالاترین حد خود قرار دارد، به هیچ وجه تغییری در این قضیه نمیدهد.

۲ (آنچه تولید میشود نمیتواند از عمل تولید کردن تفکیک شود، مثل موارد نظیر تمام بازیگران، نقالها، هنرپیشهها، معلمین، پزشکان، کشیشان و غیره. اینجا هم شیوه تولید سرمایه داری صرفاً در قلمرو کوچکی مشاهده میشود، و بخاطر ماهیت این موارد، فقط در عرصه های معدودی میتواند به کار برود. مثلاً معلمین، در مؤسسات آموزشی ممکن است صرفاً کارگرانی مزدبگیر در خدمت صاحب امتیاز مؤسسه باشند؛ از این نوع کارخانه های تعلیم و تربیت در انگلستان فراوان است. اگر چه در رابطه با شاگردان، معلمان کارگران مولد نیستند، در رابطه با کارفرمای خود کارگران مولد اند. صاحبکار سرمایه اش را با نیروی کار آنان مبادله میکند و خود از طریق این پروسه ثروت میاندوزد. در مورد بنگاههایی نظیر تئاترها و نمایشخانهها و غیره هم وضع به همین صورت است. در چنین مواردی رابطه هنرپیشه با تماشاگران رابطه یک هنرمند است، اما در قیال کارفرمای خود او یک کارگر مولد است. [به هر حال] تمام این جلوه های تولید سرمایه داری در این عرصه، در قیاس با کلیت تولید چنان ناچیزند که میتوان کلاً از همه شان صرف نظر کرد.

(I) {مسئله کار مولد از نقطه نظر کل پروسه تولید مادی}

با توسعه شیوه تولید مشخصاً سرمایه داری، که در آن کارگران متعدد با همدیگر در تولید کالای واحدی کار میکنند، رابطه مستقیمی که کار آنها با شیئی تولید شده پیدا میکند، طبعاً بسیار متنوع است. برای مثال کارگران غیر

ماهر در کارخانه ای که قبلاً به آن اشاره کردیم مستقیماً هیچ نقشی در کار بر روی مواد خام ندارند. آن کارگرانی هم که وظیفه نظارت را بر کسانی دارند که مستقیماً روی مواد خام کار میکنند، خود یک پله از این [پروسه] دورترند؛ مهندس قسمت هم به سهم خود رابطه دیگری دارد و عمدتاً کار فکری میکند، و قس علیهذا. اما کلیت این کارگران که صاحب نیروی کار با ارزشهای متفاوت هستند (هر چند همه کارکنان از سطحی کمابیش یکسان برخوردارند) محصول را تولید میکنند، محصولی که صاف و ساده بعنوان نتیجه پروسه کار در یک کالا یا محصول مادی متجلی میشود؛ و همه با هم، بعنوان یک کارگاه، ماشین زنده تولید این محصولات اند — درست همانطور که، اگر پروسه تولید را در کلیت آن در نظر بگیریم، آنها کار خود را با سرمایه مبادله و پول سرمایه دار را بصورت سرمایه باز تولید میکنند، بعبارت دیگر، همچون ارزشی که ارزش اضافه تولید میکند، بصورت ارزش خود-افزا.

این برآستی یک خصلت مشخصه شیوه تولید سرمایه داری است که انواع مختلف کار را، و لذا همچنین کار فکری و یدی — یا نوعی از کار را که در آن یکی از این دو جنبه ثقل بیشتری دارد — از همدیگر تفکیک و در میان آدمهای مختلف تقسیم میکند. اما این مانع از آن نیست که محصول مادی کماکان محصول مشترک این اشخاص باشد، یا محصول مشترک آنها که در ثروت مادی تجسم یافته است؛ درست همانطور که از جانب دیگر مانع یا تغییری در رابطه تک تک این افراد با سرمایه ایجاد نمیکند، که در آن این اشخاص کارگران مزدبگیر و به معنای بارز کلمه کارگران مولد هستند. کلیه این اشخاص، نه تنها مستقیماً در تولید ثروت مادی دخیل هستند، بلکه کار خود را مستقیماً با پول بمتابسه سرمایه مبادله میکنند، و نتیجتاً بطور مستقیم، علاوه بر مزدشان ارزش اضافه ای برای سرمایه دار تولید میکنند. کار آنها شامل کار پرداخت شده بعلاوه کار اضافه پرداخت نشده [کار بلاعوض] است.

(J) {صنعت حمل و نقل بعنوان یک شاخه تولید مادی. کار مولد در صنعت حمل و نقل}

علاوه بر صنایع استخراجی، کشاورزی و مانوفاکتور، عرصه چهارمی هم از تولید مادی وجود دارد که آن هم مراحل مختلف صنعت دستی، مانوفاکتور و صنعت ماشینی را طی میکند. این صنعت، صنعت حمل و نقل است، که مردم یا کالاها را جابجا میکند. رابطه کار مولد کارگر مزدی با سرمایه در اینجا هم درست مانند عرصه های دیگر تولید مادی است. بعلاوه، اینجا یک تغییر مادی در موضوع کار رخ میدهد — یک تغییر مکانی، یک تغییر جا. در مورد حمل و نقل مردم، این امر صرفاً صورت خدماتی را به خود میگیرد که توسط کسی که کار را عهده دار شده در اختیار آنها قرار داده شده است. اما رابطه میان خریدار و فروشنده این خدمات هیچ ربطی به رابطه کار مولد با سرمایه ندارد، همانطور که رابطه میان خریدار و فروشنده نخ.

اما از سوی دیگر اگر این پروسه را در رابطه با کالاها در نظر بگیریم، در این حالت یقیناً در پروسه کار تغییری در موضوع کار، یعنی کالا، رخ میدهد. وجود مکانی آن تغییر داده میشود و همراه آن تغییری در ارزش مصرف آن صورت میگیرد، چرا که این ارزش مصرف تغییر جا داده است. به همان نسبتی که این تغییر در ارزش مصرف متضمن انجام کار است، ارزش مبادله آن هم افزایش مییابد — کاری که مقدار آن بعضاً توسط استهلاک سرمایه ثابت، یعنی کل کار مادیت یافته ای که در تولید کالا صرف شده است، و بعضاً توسط کمیت کار زنده، تعیین میشود، درست مانند پروسه افزایش ارزش همه کالای دیگر.

وقتی کالا به مقصد رسیده باشد، تغییری که در ارزش مصرف آن رخ داده بود ناپدید شده است و حالا دیگر تنها در ارزش مبادله بالاتر آن، در

درباره

کار مولد و غیر مولد ...

قیمت بیشتر آن، نمودار میشود. و اگر چه در این حالت کاری که واقعاً انجام شده هیچ نشانی از خود در ارزش مصرف به جا نگذاشته، اما با این وجود در ارزش مبادله این محصول مادی متحقق شده است؛ و لذا در این شاخهٔ صنعت هم، مانند همهٔ عرصه‌های دیگر تولید مادی، این حکم صادق است که کار خود را در کالا متجسم و ادغام میکند، حتی اگر هیچ ردّ مشهودی از خود در ارزش مصرف آن کالا بر جای نگذاشته باشد.

اینجا تنها به سرمایه مولد، یعنی سرمایه‌ای که در پروسهٔ مستقیم تولید به کار گرفته میشود، پرداخته‌ایم، بعداً به سرمایه در پروسهٔ گردش میرسیم. و تنها پس از آن، با در نظر داشتن شکل خاصی که سرمایه بصورت سرمایه تجاری به خود میگیرد، میتوان به این سوال پاسخ داد که تا چه حد کارگرانی که توسط این نوع سرمایه به کار گرفته میشوند مولد یا غیر مولدند. [۱]

زیرنویسها و توضیحات

* [۱] در ترجمه بسوی سوسیالیسم به جای این جمله آمده است: "جنایتکار جنایت تولید میکند؛" بجای criminal جنایتکار و بجای crime جنایت گذاشته شده است. این صحیح نیست و بخصوص آن گستردگی که در مثالهای مارکس مورد نظر است را هم نمیرساند crime یعنی جرم، هر عمل خلاف قانونی که در قانون جزا برای آن کیفر تعیین شده باشد. فروختن سیگار قاچاق، حسابسازی و در رفتن از زیر مالیات و جیب ببری هم جرم (crime) است ولی در هیچ جا کسانی که به این کارها اشتغال

دارند "جنایتکار" خوانده نمیشوند. مطابق تعاریف حقوقی سابق ایران، که از حقوق فرانسه اقتباس شده بود، جرم به سه دسته اصلی تقسیم میشد و رسیدگی به آنها هم به دادگاههای خاص خودشان اختصاص داشت: جنایت، جُنه و خلاف. کارهای خلاف قانونی که قانون برای آنها مجازاتی در نظر نگرفته است "منهیات" نام داشتند.

در مثالهای مارکس که در ادامه همین بخش میآید ملاحظه میکنید که منظور او همه نوع جرم است — از کلاهبرداری و جعل گرفته تا تجاوز و آدمکشی criminal. هم مجرمی نیست که ناخواسته یا یک بار مرتکب جرمی بشود، بلکه کسی است که عمداً و مستمراً به جنایتکاری، بزهکاری و یا خلافکاری مشغول است، در این متن به جای آن "تبهکار" به کار برده‌ایم که همه این نکات را در بر میگیرد. آرشیو عمومی.

[۱] منظور مارکس اینجا بخش "قرار گرفتن صوری و واقعی کار تحت حیطهٔ شمول سرمایه. شکلهای انتقالی" است. ("Formal and Real Subsumption of Labour under Capital. Transitional Forms" دستنوشته‌ها، دفتر ۲۱ صفحات ۱۳۰۶-۱۶) که بلافاصله قبل از بخش "بارآوری سرمایه، کار مولد و غیر مولد" قرار دارد. در خصوص واقع شدن صوری و واقعی کار تحت شمول سرمایه رجوع کنید به سرمایه، جلد اول صفحات ۱۰-۵۰۹ و ۲۳۶-۲۳۷-ب.س.

[۲] در "سهمی در نقد اقتصاد سیاسی" (۱۸۵۹)، مارکس نشان داده بود که در جامعه بورژوازی رمزآمیز شدن روابط اجتماعی بطرز برجسته‌ای خود را در مورد پول به نمایش میگذارد. تبلور ثروت بصورت فتنش (شینی با خواص فوق طبیعی) در فلزات گرانبها یک خصلت شاخص تولید بورژوازی است. مارکس پروسهٔ فتنشیزه شدن روابط اجتماعی بورژوازی را در دفتر ۱۵، صفحات ۹۹-۸۹۱ و ۱۹-۹۱۰ دستنویس تحلیل میکند. ب.س.

[۳] مارکس در جلد اول سرمایه مینویسد: "علم به بیان کلی هیچ خرجی برای سرمایه ندارد، اما او به هر حال از آن بهره برداری میکند. علم دیگران، درست مانند کار دیگران، ضمیمهٔ سرمایه میشود. تصاحب سرمایه دارانه علم یا ثروت مادی با تصاحب شخصی آن بسیار متفاوت است. دکتر "بور" خود از جهل عظیم کارخانه‌داران عزیزش که ماشین‌آلات را به کار میبرند بی آنکه چیزی راجع به علم مکانیک بدانند ابزار انزجار میکند." (مارکس، سرمایه، جلد اول، چاپ لندن، صفحه ۸۷-۳۸۶، پاورقی ۲)

[۴] مارکس از حرف یونانی Δ (دلتا) که در ریاضیات علامت "مقدار تغییر یا افزایش" است به عنوان نشانه‌ای برای ارزش اضافه استفاده میکند. پایین‌تر در همین متن او حرف h را به همین معنی به کار میبرد. زیرنویس پروگرس.

حرف یونانی اِتا (H η) هم از قدیم علامت الاستیسیته (مقدار کش آمدن) بوده است و اِتا کوچک η در خط لاتین مدرن جایش را به h داده است. در اقتصاد جدید هم اِتا علامت الاستیسیته است. توضیح آرشیو عمومی.

[۵] اینجا و نیز قدری پایین‌تر مارکس حرف X را برای نشان دادن مقدار ارزش اضافه به کار میبرد.

[۶] منظور مارکس بخش "مبادله با

کار، پروسهٔ کار، تولید ارزش اضافه" است. (دفتر ۱، صفحات ۵۳-۱۵ دستنوشته) که در آن زیر بخشی تحت عنوان "وحدت پروسهٔ کار و پروسهٔ تولید ارزش اضافه (پروسه تولید سرمایه‌داری)" وجود دارد.

[۷] مارکس اینجا به زیربخشهای "ارزش نیروی کار، حداقل دستمزدها یا متوسط دستمزدها" (دفتر ۱، صفحات ۲۵-۲۱) و "مبادلهٔ بین پول و نیروی کار" (همانجا صفحات ۲۵-۳۴) اشاره میکند. مارکس در دفتر ۲۱ صفحات ۱۴-۱۳۱۲ دستنوشته‌ها به مسأله "قیمت کار" میپردازد.

[۸] این چهار فرمول قرارداد و معامله در قانون رم است Do ut facias, facio ut facias, facio ut des, do ut des به انگلیسی I give, that you may do; I do, that you may give; I give, that you may give

[۹] منظور مارکس فصل ۲۶ ("درباره درآمد خالص و ناخالص") در کتاب اصول اقتصاد سیاسی ریکاردو است.

[۱۰] در بنگاههای کوچک ... صاحب کار غالباً کارگر خودش است. " (استورس Heinrich Storch، درس اقتصاد سیاسی، چاپ پترزبورگ، ص ۲۴۲)

[۱۱] نگاه کنید به "سرمایه" جلد دوم، فصل ششم، و جلد سوم فصل ۱۷.

بازنویسی با پاره‌ای تغییرات از روی بسوی سوسیالیسم دوره دوم شماره ۲ صفحات ۲۳۳ تا ۲۵۸.

مقدمه مترجم فارسی به این نوشته مارکس در همین شماره بسوی سوسیالیسم منتشر شده است.

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>
www.m-hekmat.com/

مجمع عمومی کارگری



کارگران در اعتراضات جاری به مجمع عمومی متکی شوید! مجمع عمومی ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر توده کارگران است! جنبش مجمع عمومی کارگری را تقویت و گسترش دهید!

سایتهای

حزب اتحاد کمونیسم کارگری:

www.wupiran.org

www.wupiran.net

سایت رادیو یک دنیای بهتر:

www.wupradio.org

ای میل جدید رادیو:

wup1917@mail.com

لطفا به اطلاع عموم برسانید!

رادیو ماهواره ای ۲۴ ساعته

یک دنیای بهتر

رادیو ۲۴ ساعته "یک دنیای بهتر" برنامه های رسمی خود را از طریق ماهواره و اینترنت از روز ۱۳ مرداد ۱۳۸۹ برابر با ۴ اوت ۲۰۱۰ آغاز کرده است. لطفا مشخصات رادیو را به اطلاع عموم برسانید و ما را از کیفیت پخش مطلع کنید.

مشخصات رادیو ماهواره ای یک دنیای بهتر:

Satellite: TelStar 12 , Transponder: 10 ,
Horizontal: QPSK 2/3 , Symbol Rate:
19279

سایت رادیو:

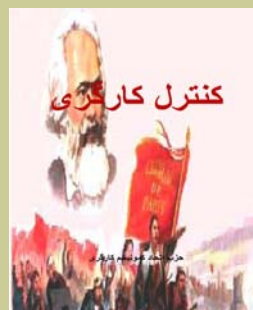
<http://www.wupradio.org>

ای میل جدید رادیو:

wup1917@mail.com

"صدای کمونیسم کارگری" برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری هر شب ساعت ۹ به وقت تهران از کانال رادیو یک دنیای بهتر پخش میشود.

به "صدای کمونیسم کارگری"، صدای کارگران کمونیست، صدای آزادیخواهی و برابری طلبی زنان و نسل جدید، صدای متعهد به حقیقت و مقابله با خرافات و ارتجاع سیاسی، صدای مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد یک جامعه آزاد و خوشبخت سوسیالیستی گوش کنید و شنیدن آن را به دوستانتان توصیه کنید.



کتاب

کنترل کارگری

را از سایت حزب

دریافت و توزیع کنید!